

ایینه پژوهش

سال سی و پنجم، شماره پنجم
آذر دی ماه ۱۴۰۳
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۰۹

۲۰۹

دوماهنامه
آینه پژوهش

سال سی و پنجم، شماره پنجم
آذر دی ماه ۱۴۰۳

Ayeneh-ye- Pazhoohesh

Vol.35, No.5 Dec 2024 - Jan 2025

A bi-monthly journal exclusively
review & information dissemination

209

dedicated to book critique, book
in the field of Islamic culture

چاپ نوشت (۱۶) | نسخه شناسی مصاحف قرآنی (۲۱) | کرامات و احوالات
غریبه | امکان سنجی استفاده نفسییر عیاشی از کتاب القراءات سیاری |
سفرنامه های به زبان اردو درباره ایران | آینه های شکسته (۶) | چند اطلاع
تراثی درباره حیات علمی عالم و ادیب امامی | اشعار تازه یاب از شاعران
دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر (۲) | برهان المسلمین | پیک
معتمد | نامه ای از محقق طوسی و بحثی لغوی درباره یک عبارت |
خراسانیات (۲) | یادداشت های لغوی و ادبی (۲) | نقد تصحیح دیوان امیر
عارف چلبی | طومار (۸) | تکملة اللطائف و نزهة الطرائف (متنی فارسی از
سده ۵ ق) | گشت و گذاری در «میراث ادیبان شیعه» | طلوع و غروب یک
نشریه | نگاهی انتقادی به کتاب الفصوص فی علم النحو و تطبیق
قواعده علی النصوص | **نکته، حاشیه، یادداشت**

پیوست آینه پژوهش | سبک کار مورخان حرفه ای در تاریخ نگاری اسلامی پیش از عصر تألیف

مجید جلیسه | مرتضی کریمی نیا |
رسول جعفریان | امیرحسین
خوردوش | ایلا عبیدی | حیدر
عیوضی | رسول جزینی | زقیه
فراهانی | امیرحسین آقا محمدی |
سید محمدحسین امید |
امید حسینی نژاد | آریا طیب زاده |
میلا بیگلر | میرافشاری |
میرافشاری | علی سیدعلی |
ایمانی | پرینسا سیدعلی |
مریم شیرازی | جواد آسنا | بهروز
خرایی | آریا طیب زاده |
سپهر رمضانپور | اصفهانی

پرتال
دوماهنامه
آینه پژوهش



Jap.isca.ac.ir

سبک کار مورخان حرفه‌ای در تاریخ‌نگاری اسلامی پیش از عصر تألیف

مورد مطالعه: مجالد بن سعید همدانی

رسول جعفریان

| ۵۸۳-۶۳۶ |

۵۸۳

آینه پژوهش | ۲۰۹

سال ۳۵ | شماره ۵

آذر دی ۱۴۰۳

درآمد

مورخ - محدثانی که میان سال‌های ۷۰ تا ۱۳۰ زندگی می‌کردند - و البته بهتر است بپذیریم این تاریخ تا حدی انعطاف‌پذیر به قبل و بعدش هم هست - مورخانی هستند که اغلب کتاب ندارند یا اگر دارند، نوشته‌هایی است که هیچ نشانی از آنها نداریم و مشخصات کتابی بودن آنها را نمی‌دانیم. این افراد مورخ شفاهی هستند؛ اما تکیه‌گاه نوشتنی به صورت یادداشت‌هایی برای خود - غالباً - دارند، اما نام اینها را عموماً - نه کاملاً - نمی‌توان کتاب گذاشت. به همین دلیل مدل کار اینها را پیش از عصر تألیف در تاریخ‌نگاری اسلامی می‌دانیم که طبعاً با توضیحی که گذشت، باید با احتیاط آن را گفت.

ویژگی این افراد آن است که مورخ و راوی اخبار هستند؛ افزون بر اینکه ممکن است و اغلب نیز چنین است که محدث به معنای راوی اخبار دینی از فقه و جز آن هم هستند. نقاط مشترک اینها، روایات تاریخی از زندگی رسول (ص) یا صحابه است که می‌توان از آنها نکته‌ای دینی به دست آورد. اینکه تأکید می‌کنیم مورخ هستند، به این دلیل است که تعداد قابل توجهی نقل تاریخی از آنها باقی مانده است. گاه درباره یک حادثه چند روایت دارند؛ چنان‌که گاه درباره یک دوره تاریخی و گاهی تحولات عراق قرن اول یا فتوحات و موارد مشابه، شماری روایت دارند. این اخبار نامنظم - که شاید ما نامنظم می‌بینیم، اما در اصل منظم بوده‌اند - بعدها در بلاذری و سپس طبری در موارد مختلف و ذیل سنوات می‌آید و کتاب‌های بزرگی مانند انساب الاشراف یا تاریخ طبری و ... را شکل می‌دهد. مروری بر روایات آنها و طبقه‌بندی این روایات بر اساس سیر تاریخی، می‌تواند ما را با سبک و سیاق این مورخان آشنا کند. در این باره توصیه می‌کنیم به عناوین داخلی این مقاله و مدل گردآوری آن توجه شود. نویسنده پیش از این کتاب المغازی ابان بن عثمان احمر و نیز کتاب الاخبار علی بن محمد نوفلی از مورخان قرن سوم را تدوین و منتشر کرده‌ام.

درواقع سنخ‌شناسی روایات این قبیل مورخان دوره میانی و کسانی که اساساً گزارش‌های تاریخ اسلام متکی به نقل‌های آنهاست، می‌تواند به ما کمک کند تا بنیاد علم تاریخ را در منابع این دوره نشان دهیم. در این مقاله، یک مورد خاص را بررسی کرده‌ایم تا الگویی برای شناخت سبک این قبیل راویان و مورخان نسل اول - بعد از کسانی که خود درگیر وقایع بوده‌اند - باشد؛ یعنی روایات مجالد بن سعید همدانی.

زندگی‌نامه کوتاه^۱

یکی از مورخ - محدثان این دوره، مجالد بن سعید همدانی است. ابن سعد شرح حال کوتاهی درباره او دارد که لازم است ابتدا آن را بیاوریم: مجالد بن سعید همدانی، ابوعمیر، متوفای ۱۴۴ در دوره منصور عباسی، با این قید که کان ضعیفا فی الحدیث. آن‌گاه طعنه‌ای از یحیی بن سعید قطان درباره او می‌آورده و با این حال می‌گوید خود وی هم از او نقل کرده است. سفیان الثوری و شعبه هم از او روایت دارند (طبقات، ج ۶، ص ۳۳۶، چ دارالکتب العلمیه).

شرح حال قدیمی دیگر از خلیفه بن خیاط است که ذیل نام و نسب کامل او «مجالد بن سعید بن مجالد بن عمیر بن ذی مران ... همدان»، کنیه او را ابوسعید می‌داند و می‌گوید: در سال ۱۴۴ درگذشت. سال ۱۴۳ را هم گفته‌اند (طبقات خلیفه بن خیاط، ص ۲۸۲، چاپ زکار).

ابن قتیبه هم از «مجالد بن سعید بن عمیر» در شمار نسابان از همدان یاد می‌کند که کنیه‌اش ابوعمیر است. او می‌افزاید: هیثم بن عدی فراوان از او نقل می‌کند. مجالد از شعبی و از مسروق نقل می‌کند. او نسب شناس است: «کان نساباً» و غالب آنچه نقل می‌کند، اخبار تاریخی است: «و الأغلب علیه رواية الاخبار». در حدیث نیز تضعیف شده است (المعارف، ج ۱، ص ۵۳۷).

ندیم هم ضمن برشمردن مورخان اخباری قدیم، از «مجالد بن سعید بن عمیر» با کنیه ابوعمیر یاد می‌کند و اینکه «کان الهیثم بن عدی یروی عنه و یكثر» و در وصف او گوید: «کان راویة للاخبار» و اینکه محدث هم بوده است، هرچند محدثان او را «ضعیف» دانسته‌اند. در سال ۱۴۴ درگذشته است (الفهرست، ص ۱۳۳، چاپ تجدد).

بنابراین مجالد و خاندان او، عرب خالص و همدانی الاصل‌اند. بهتر گفتنی است در میان همدانی‌ها یعنی قبیله همدان جنوبی که در عراق به‌ویژه کوفه ساکن شدند، تعداد چشمگیری راوی وجود دارد که ملقب به «همدانی» هستند. ممکن است بسیاری از

۵۸۶

آینه پژوهش | ۲۰۹
سال ۳۵ | شماره ۵
آذر و دی ۱۴۰۳

۱. منابع کتاب، تقریباً به‌طور کامل از «الشامله» گرفته شده است و در صورت وجود چاپ‌های مختلف (چون گاه دو تا سه چاپ از یک کتاب در این سایت قرار گرفته است) مورد آن بیان شده است.

اینها خویش یکدیگر باشند. اینان در تحولات عراق نقش مهمی داشتند و طبعاً رومیانی از همان شمار که گفتیم، یعنی میان ۷۰ تا ۱۳۰ هجری از این گروه فراوان‌اند. اسامی شماری از اینها در زمره مشایخ مجالد بن سعید و نیز رومیان او ملاحظه خواهیم کرد.

ابن سعد در جای دیگر گوید: جد مجالد بن سعید، «عمیر ذو مُرّان» و نسبش القیل بن افلح بن شرحبیل بن ربیعہ [ناعط] بن مرثد بن جشم بن حاشد بن خیران بن نوف بن همدان است. رسول (ص) به او نامه نوشت و مسلمان شد. مجالد بن سعید گفت: رسول خدا به جد ما نامه نوشت و این کتاب او نزد ماست (طبقات الکبری، متمم الصحابه، الطبقة الرابعة، ص ۸۴۶؛ متن نامه در: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۲، ص ۴۱۱ آمده است. نیز بنگرید: المؤتلف و المختلف دارقطنی، ج ۴، ص ۲۱۲۹ که فقط اشاره عمیر ذومرّان جد مجالد بن سعید است). فرزند عمیر، یعنی یزید بن عمیر هم مسلمان شد و بعدها در روز «جبانة السبع» به دست مختار کشته شد؛ از این رو معلوم است طرف زبیری‌ها را داشته است. سعید بن مجالد بن عمیر هم که منصوب از طرف حجاج بود، توسط شیبب خارجی کشته شد. با وجود آنکه سال درگذشت وی را ۱۴۴ و ۱۴۳ گفته‌اند، غالباً همان سال ۱۴۴ را نوشته‌اند. معمولاً رخدادهایی که در ذی حجه و اواخر آن رخ می‌دهد، این مشکل را دارد؛ یعنی ممکن است روز آخر ذی حجه ۱۴۳ بوده و ۱۴۴ گفته شده است، البته این فقط یک احتمال است. ابوسلیمان ربعی در تاریخ مولد العلماء و وفیاتهم (ج ۱، ص ۳۳۸) سال درگذشت او را ۱۴۴ آورده است.

به گفته بلاذری، سعید بن مجالد بن عمیر که به دست شیبب خارجی کشته شد، در واقع از فرماندهان حجاج بود. بلاذری، مجالد را «محدث» دانسته است (انساب الاشراف، ج ۸، ص ۲۱).

ابن حزم نیز ضمن یاد از جد او که همان القیل ذومرّان است، گوید: از اولاد او، مجالد بن سعید بن مجالد بن عمیر بن افلح است. منابع او را با لقب «صاحب الشعبی» یاد کرده و ضعیف می‌دانند (جمهرة انساب العرب، ج ۱، ص ۳۹۳). بخاری از فرزند او با نام اسماعیل بن مجالد بن سعید بن عمیر همدانی یاد می‌کند و می‌گوید از بیان بن بشر حدیث شنید و «یعدّ فی الکوفیین» (التاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۸۹، چاپ ریاض، ۲۰۱۹). عجلی هم مدخلی به او اختصاص می‌دهد و تنها با جمله «لیس بالقوی» یاد کرده

است. اسماعیل همچنین راوی اخبار پدرش بوده است (برای نمونه: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۲). روایاتی هم دارد که از دیگران نقل کرده و نامی از پدرش در سند نیست (التاریخ الکبیر، ابن ابی خيثمه، ج ۱، ص ۱۵۹). عُقَيْلِي او را از ضعفا دانسته است (الضعفاء الکبیر، ج ۱، ص ۹۴). اسماعیل فرزندی به نام عمر داشت و به همین مناسبت کنیه اش ابو عمر بود. روایتی از این عمر در سنن ترمذی نقل شده و گویا از مشایخ اوست: حدثنا عمر بن اسماعیل بن مجالد بن سعید، قال حدثنا ابی عن بیان عن قیس بن ابی حازم ... (سنن الترمذی، ج ۴، ص ۱۷۸، ش ۲۳۶۵؛ ص ۲۷۷، ش ۲۵۰۶؛ ج ۵، ص ۴۱۷ ش ۳۴۱۷، چاپ بشار). ترمذی در الشمائل المحمدیه نیز چند روایت از عمر بن اسماعیل بن مجالد بن سعید دارد (ص ۱۸۲، ش ۲۲۳؛ ص ۳۱۴، ش ۳۷۴). طبری نیز جایی مستقیم از عمر نقل کرده است: «حدثني عمر بن اسماعيل بن مجالد بن سعید الهمداني» از پدرش از بیان از قیس که گفت از معاویه شنیدم که گفت: سَمِعْتُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ ظَاهِرًا عَلَى كُلِّ مَا نَاوَأَهُ وَخَالَفَهُ، لَا يَصُرُّهُ شَيْءٌ أَبَدًا (تهذيب الآثار، ج ۲، ص ۸۲۱). يحيى بن معين می‌گفت: من اسماعيل بن مجالد حديث نوشتم، ایرادی ندارد؛ اما فرزندش عمر بن اسماعيل را بی ارزش می‌دانستم؛ او دروغگو، مردی بد و خبیث بود. شاهد آن را روایت وی از اعمش از مجاهد از ابن عباس می‌داند که رسول گفت: «أنا مدينة العلم و علي بابها» (الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۱۴۹). از همین مسئله می‌توان معیار يحيى بن معين را در خوبی و بدی افراد شناخت.

محدثین و تضعیف مجالد

اعتبار تاریخی یک شخص امری جز اعتبار حدیثی است و در اینجا مجالد دو شخصیت دارد؛ یکی تاریخی که به فراوانی اخبار تاریخی از او نقل می‌شود و عمده آن هم از استادش شعبی است؛ دیگر حدیثی که باز در اینجا نیز عمده نقل‌های حدیثی او از شعبی است و اما از نظر محدثان ضعیف. به عبارت دیگر اعتبار وی نزد دانشمندان رجالی - که بارها گفته‌ایم از اهل حدیث و سنیان متعصب هستند و از مورخان عراقی اصلاً خوششان نمی‌آید - مجالد را ضعیف می‌دانند. ابن سعد گفته است: کان ضعيفا في الحديث (طبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۳۶، ش ۲۵۵۲). ابن شاهین از جریر بن حازم نقل کرده است که گفت: مجالد کذاب بود. يحيى بن معين هم می‌گفت: مجالد بن سعید ضعیف و «واهی الحدیث» است. البته از همو نقل شده است که گفته بود مجالد

ثقه است (تاریخ یحیی بن معین، ج ۳، ص ۲۶۹). از احمد بن حنبل هم تردیدی درباره جواز استدلال به روایات وی نقل شده است (العلل و معرفة الرجال، ص ۶۱). بخاری با یاد اینکه «کوفی» است، می‌گوید یحیی بن سعید قطان «یُضَعَّفُهُ»، ابن مهدی از او روایت نمی‌کرد، راوی از شعبی و قیس بن ابی حازم است. احمد بن سلیمان از اسماعیل بن مجالد - فرزندش - نقل کرده است و می‌افزاید: مجالد سال ۱۴۴ درگذشت (التاریخ الکبیر، ج ۹، ص ۳۲۵، چاپ ریاض، ۲۰۱۹؛ الضعفاء الکبیر، ص ۱۱۲). عجلی هم گوید او جایزالحدیث و حَسَن‌الحدیث است، جز آنکه عبدالرحمن بن مهدی می‌گفت: اشعث بن سوار از او قوی‌تر است؛ اما مردم سخن او را پیروی نمی‌کنند. مجالد برتر از اشعث بن سوار است (الثقات، ج ۲، ص ۲۶۴).

به نظر می‌رسد درباره وی ابهام وجود دارد و نوعی توقف همراه با تعدیل درباره او بیان کرده‌اند (ذکر من اختلف العلماء و نقاد الحدیث فیه، ابن شاهین، ص ۹۲ - ۹۳). برخی هم گفته‌اند مجالد بن سعید در روایاتی که فقط از او نقل شده - متفردات -، حجت نیست (شرح صحیح البخاری، ابن بطال، ج ۸، ص ۵۵۳). بخاری از قول احمد گفته است: احادیث مجالد همه خواب و خیال است: «حلم» و اینکه «مجالد لیس بشیء» (التاریخ الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۵؛ الضعفاء الکبیر، ص ۱۱۲؛ نیز بنگرید: الجامع لعلوم احمد، ج ۱۹، ص ۱۰۱ - ۱۰۲). یحیی بن معین که از رجال‌شناسان اهل حدیث و متعصب است، مجالد را بر جعفر بن محمد هم برتری می‌داد (التاریخ الکبیر، ابن ابی خيثمه، ج ۲، ص ۳۳۳؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۱۳۸). هم توثیق مجالد از او نقل شده هم تضعیف او (التاریخ الکبیر، ابن ابی خيثمه، ج ۳، ص ۱۱۷). امروزه مصححان اهل سنت در تصحیح منابع حدیثی بزرگ مانند مصنف ابن ابی شیبیه، هر جا روایتی از مجالد باشد، در پاورقی آن را ضعیف می‌شمردند و دلیل آن را ضعف مجالد می‌دانند (مصنف ابن ابی شیبیه، تصحیح الششری، دار کنوز اشبیلیا، ۲۰۱۵، در موارد متعدد ذیل نام او، برای مثال: ذیل روایتی آمده: «ضعیف، لضعف مجالد»).

یک طعن اصلی بر او، ورودش به دستگاه‌های حکومتی بوده است. حجاج بن ارطاة می‌گوید مجالد بن سعید را دیدم به سلطان توصیه می‌کرد که این را هفتاد ضربه بزنی، آن دیگری را پنجاه ضربه و دیگری را چنین و چنان (ضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۲۳۲؛ برای توضیح بیشتر درباره این اختلاف‌ها، بنگرید: الجرح و التعديل، ابن ابی حاتم رازی، ج ۸،

ص ۳۶۱ - ۳۶۲، ش ۱۶۵۳). ابن حبان (م ۳۵۴) در جمع‌بندی خود درباره وضعیت مجالد، وی را ضعیف می‌داند و می‌گوید: مجالد بن سعید بن عمیر همدانی از اهل کوفه، از شعبی و قیس بن ابی حازم روایت دارد. مردم عراق از او روایت می‌کنند. ذی حجه سال ۱۴۳ یا ۱۴۴ درگذشت «و کان ردیء الحفظ، یقلب الاسانید، و یرفع المراسیل، لایجوز الاحتجاج به» (المجروحین، ج ۳، ص ۱۰). در آنجا برای نمونه‌ای از احادیث ضعیف، روایتی از او در فضیلت ابوبکر و عمر می‌آورد؛ نیز از احمد بن حنبل هم این نقل را می‌آورد که روایات او، «حلم» یعنی خواب است (المجروحین، ج ۳، ص ۱۱). نسائی هم او را «کوفی ضعیف» وصف کرده است (الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۸، ص ۱۶۸).

بنابراین مجالد از نظر محدثین، فرد ضعیفی است و دست‌کم نمی‌توان به متفردات او اطمینان کرد؛ همان‌طور که به احادیث فقهی او نمی‌توان استدلال کرد. این را هم باید افزود روایات ساختگی که پاره‌ای از آنها را کتب رجال در جایگاه حدیث ضعیف از او نقل می‌کنند، شاهدی بر این است که اقوال او اطمینان‌بخش نیست. بخشی از اینها، روایات صریح در فضایل شیخین به شکل نامتعارف است (مانند روایتی که آجری در الشریعه، ج ۴، ص ۱۹۹۹ در فضیلت سه خلیفه اول نقل کرده است)، نمونه دیگر احادیث اسرائیلیات است که برخی را از تمیم الداری نقل کرده و شاید شعبی در این زمینه مقصر باشد. ابن عدی دو نمونه حدیث از مجالد از شعبی از فاطمه بنت قیس نقل می‌کند و می‌گوید: «قال الشیخ: این احادیث که راوی آنها خلیل بن زکریا "از مجالد" است، مناکیر کلاً من جهة الاسناد»؛ یعنی از حیث سند کاملاً نادرست است (الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۳، ص ۵۱۱). به هر حال گزارش‌های تاریخی امری است که گرچه بررسی سندی آنها مهم است، متن آنها از راه‌های دیگری نیز قابل بررسی است. این مطلب که در جای خود توضیح داده شده است.

مجالد «صاحب الشعبی»

سنتی در میان راویان این دوره وجود دارد که افرادی، «صاحب» شخص معروفی شناخته می‌شوند. تعابیر دیگری هم این دوره وجود دارد، مانند ابن سعد که «کاتب واقدی» است. مجالد هم «صاحب شعبی» است و میراثی که از شعبی مانده، بخش قابل توجهی از طریق وی روایت شده است هرچند نقل‌های او منحصر به شعبی نیست. شعبی - عامر

بن شراحیل بن عبد الشیبی - متوفای ۱۰۳ یا ۱۰۴ یکی از پرروایت‌ترین تابعین است که از شماری صحابه و تابعین نقل کرده و شمار فراوانی از تابعین بعد از او از او نقل کرده‌اند. مجالد که از شاگردان اوست، با تعبیر «قال عامر»، «قال الشیبی» و «قال عامر الشیبی» از وی نقل می‌کند. طبعاً چنین نیست که همه نقل‌های او از شیبی باشد، چنان‌که به‌وفور از دیگران هم دارد، هرچند از شیبی بسیار فراوان دارد و چنان‌که اشاره شد، ابن حزم او را «صاحب الشیبی» معرفی می‌کند (جمهرة انساب العرب، ج ۱، ص ۳۹۳). مجالد حتی برخی از کلمات قصار شیبی را که خود ادیبی برجسته بود، نقل می‌کند؛ مانند این روایت: «حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ السَّكُونِيُّ، قَالَ: نَا أَبُو عَلِيٍّ السَّاجِيُّ، قَالَ: نَا الْأَصَمْعِيُّ، قَالَ: نَا سَلْمَةُ بْنُ بِلَالٍ، عَنِ الْمُجَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الشَّيْبِيِّ، قَالَ: "لَوْلَا الْمُتَأَفِّقُونَ لَأَسْتَوْحِشْتُمْ فِي الطَّرِيقَاتِ"؛ یعنی اگر منافقان نبودند، در راه‌ها احساس وحشت می‌کردید (الابانة الكبرى، ابن بطة، ج ۲، ص ۶۹۸، ش ۹۳۶) [معنایش چیست؟].

روایت دیگری هم مجالد بن سعید از شیبی دارد که آن هم حدیث نیست و شیبی آن را از نعمان بن بشیر نقل می‌کند: مثل مؤمنان در دوستی، ارتباط و مهربانی با یکدیگر مانند بدن است؛ وقتی عضوی از آن به درد می‌آید، سایر اعضای بدن با بی‌خوابی و تب به آن واکنش نشان می‌دهند: «إِنَّمَا مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَوَاصُلِهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحَمَى» (امالی، ابن سمعون و اعظ، ص ۱۸۸، ش ۱۶۴؛ مسند الشاميين، طبرانی، ج ۱، ص ۲۹۳). این مضمون در شعر معروف سعدی «چو عضوی به درد آورد روزگار» آمده است. ابن ابی‌الدنیا هم سخنی از رسول با سند سفیان بن عیینه از مجالد از شیبی از نعمان بن بشیر نقل کرده است (النفقة علی العیال، ابن ابی‌الدنیا، ج ۱، ص ۱۷۰؛ نیز سه نمونه دیگر از نعمان بن بشیر از رسول: مسند الحارث، ج ۲، ص ۵۶۵، ۷۳۹، ۹۳۰).

به هر حال مجالد راوی اخبار شیبی است و این را هم باید در نظر داشت که وقتی بخواهند دروغی را مشروع جلوه دهند، از افراد شناخته‌شده‌ای مانند شیبی استفاده می‌کنند و اینجاست که وجود مجالد بن سعید در سند الزامی می‌شود. مقصود این است که حتی باید به سند «عن مجالد عن الشیبی» و اینکه بعدها ساخته شده باشد و بر سر حدیثی قرار داده شده باشد، با نگاه تردید نگاه کرد. طبعاً شناخت سره از ناسره، راه‌های خاص خود را دارد.

ببفزاییم که شعبی فقط همین یک «صاحب» را نداشته و چنان‌که ابن سعد نوشته است، از فراس بن یحیی همدانی - هم‌قبیله‌ای مجالد - هم با لقب «صاحب الشعبی» یاد شده و می‌گوید: کان ثقة ان اشاء الله (طبقات، ج ۳، ص ۳۳۳). همین‌طور «محمد بن سالم» که او نیز با عنوان «صاحب الشعبی» شناخته می‌شود؛ وی نابینا و همراه شعبی بود و بیشتر فرایض یا احکام ارث را از او نقل کرده است (التاریخ و اسماء المحدثین و کناهم، ص ۳۹۹). سیار ابوالحکم نیز عنوان «صاحب الشعبی» را دارد (العبر فی خبر من غبر، ج ۱، ص ۱۱۹).

در مجموع وضعیت مجالد، مشابه خود شعبی است که با امویان همراه بود؛ با این وجود عالمی بود که به حدیث و تاریخ هم می‌پرداخت. نگاه هر دو به عمر بسان یک قدیس بود و ادبیات دینی آنها در امتداد فرهنگی قرار داشت که امویان هم کمابیش همان رفتار را داشتند؛ ولی چون مجالد و شعبی هر دو همدانی و عراقی بودند، می‌کوشیدند تا حدی استقلال خود را حفظ کنند. با این اوصاف چنان‌که حجاج بن ارطاة گفت، مجالد در داخل حکومت بوده است. شعبی و طبعاً مجالد هیچ نوع گرایش شیعی نداشتند. مجالد حکایتی از گفتگوی شعبی با مغیره بن سعید عجلی دارد که از شیعیان تندرو کوفه و متهم به غلو بود: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَمَيْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُجَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ، يَقُولُ لِلْمَغِيرَةَ بْنِ سَعِيدٍ: يَا مُغِيرَةُ، عَمَّنْ تَزُوي هَذَا الْأَحَادِيثُ؟ فَقَالَ الْمَغِيرَةُ: عَمَّنْ تَزُوي عَنْهُ، أَرُوي عَنْ فُلَانٍ، فَقَالَ الشَّعْبِيُّ: كَانَ ذَلِكَ كَذَابًا» (الضعفاء الكبير، ج ۴، ص ۱۷۹). به هر حال هیچ توقعی از این دو نفر در داشتن نقل‌های خلاف تشیع نیست. بحث درباره شعبی از زاویه مذهبی و سیاسی را باید به جای دیگر واگذار کرد؛ زیرا مردی با آثار فراوان است که باید آنها را بررسی کرد. در اینجا تنها از دریچه مجالد به نقل‌های او می‌نگریم. در نقل‌های وی از شعبی، سندی که در موارد زیادی تکرار می‌شود، این است: «مُجَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ» (بنگرید: المجالسة و جواهر العلم، ابوبکر احمد بن مروان مالکی (۳۳۳م)، ج ۲، ص ۲۰۳)؛ گاه هم به جای عبدالله بن مسعود، عائشه است.

اشاره شد که روایات و اخبار مجالد، منحصر به شعبی نیست. از دیگر کسانی که او از آنها نقل‌های نسبتاً متعدد دارد، «ابوالوداک جبر بن نوف همدانی بکالی کوفی» است؛ مانند این سند در مسند احمد: حدثنا خلف بن الوليد، حدثنا عباد بن عباد، عن مجالد

بن سعید عن ابی الوداک، عن ابی سعید الخدری (مسند احمد، ج ۱۸، ص ۳۳۹؛ تاریخ واسط، ص ۲۳۴). مجالد از ابوالوداک یک روایت ساختگی هم درباره شیخین دارد که لحن آن جالب است (کتاب فضائل الصحابه، ج ۱، ص ۲۰۸). همچنین برعکس آن روایتی هم از ابوسعید خدری از رسول (ص) دارد که فرمود: «إذا رأیتهم معاویة علی منبری فاضربوا رأسه [بالسیف]» مناقب الامام امیرالمؤمنین، محمد بن سلیمان کوفی، ج ۲، ص ۳۰۰ و پاورقی ۳۰۱ - ۳۰۲).

جبر بن نوف بن ربیعہ همدانی نیز از راویان به گفته ابن سعد «قلیل الحدیث» است (طبقات، ج ۶، ص ۳۰۱). ابوالوداک از کسانی است که اخباری از امام علی (ع) دارد. در جریان اخبار، حمله و غارت بسر بن ارطاة به یمن و کشتن شیعیان، وی حامل نامه‌ای از طرف امام علی (ع) به عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود که حضرت او و سعید بن نمران همدانی را متهم به ضعف کرد (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۱). ابومخنف از قول معلی بن کلیب همدانی از جبر بن نوف همدانی، خطبه‌ای از امام علی (ع) در نخیله دارد و این پس از آن است که از تسلیم شدن خوارج مأیوس شد (تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۷۸؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۰۰). ابوداک نخستین خطبه عبیدالله بن زیاد را هم وقتی حاکم کوفه و وارد این شهر شد، نقل می‌کند و حکایت بیماری شریک و ... را در آن آورده است (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۵۸؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۰). واسطه ابومخنف در این خبر از ابوالوداک، معلی بن کلیب است. اخباری دیگر هم از عاشورا، توسط وی در طبری و از طریق ابومخنف نقل شده است (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۱، ۳۶۴ و ۴۳۷). یکی از این اخبار که ابومخنف از نمیر بن وعله از ابوالوداک نقل می‌کند، سخنرانی نعمان بن بشیر در زمانی است که مسلم وارد کوفه شده است (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۵۵). نصر بن مزاحم نیز اخباری از ابومخنف از نمیر بن وعله از ابوالوداک دارد (وقعة صفین، ص ۱۴۸، ۱۴۹، ۵۲۰). برخی از این نقل‌ها از تاریخ طبری یا وقعه صفین، در الغارات هم آمده است که در سند آن نصر بن مزاحم از عمر بن سعد از نمیر بن وعله از ابوالوداک است (الغارات، ج ۱، ص ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۳۳؛ ج ۲، ص ۶۱۹).

مجالد از ابوالوداک از ابوسعید از رسول (ص) حدیث نقل می‌کند که نخستین کسی که داخل بهشت می‌شود، من و امتم هستند ... (طبقات المحدثین باصبهان، ج ۲، ص ۱۹). حکایت ساختن منبر توسط یک رومی برای پیامبر را هم مجالد از ابوالوداک از ابوسعید

خدری نقل کرده است (دلائل النبوه، ابونعیم، ج ۲، ص ۴۰۲). روایتی هم در باب توحید و تصوّراتی که ممکن است از خدا داشت، از مجالد از ابی‌الوداک از ابوسعید خدری نقل شده است (جزء ابی‌الجهم، ص ۴۹، ش ۸۱). از همین طریق، یعنی مجالد از ابی‌الوداک از ابوسعید هم خطبه‌ای از عمر گفته است: «اخوف ما أخاف عليكم تغيير الزمان» (جزء ابی‌الجهم، ص ۵۴). ممکن است این سند یک قالب ساختگی هم برای گذاشتن بر سر جملاتی باشد که اهل فن باید تأمل کنند. این روایت را ملاحظه کنید: مجالد از ابی‌الوداک از عبدالله بن عمرو بن عاص: «يخرج الدجال من قرية يقال لها كوئي» که از ملاحم و به تعبیری از اسرائیلیات هم هست (مسند ابن جعد، ص ۳۵۶، ش ۲۴۶۲). به هر روی این اخبار مغتنم هستند و خواستیم بگوییم یکی از منابع مجالد، ابوالوداک است (تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۶، ص ۵۴۱ - ۵۴۲).

راویان از مجالد

اما از جمله کسانی که از او نقل کرده‌اند، هیثم بن عدی و ابومخنف از مشاهیر مورخان و شماری دیگر هستند. ندیم تصریح به نقل‌های هیثم بن عدی از او دارد و اخبار موجود هم گواه است. طبری هم چند روایت از ابومخنف به نقل از مجالد دارد که برخی گذشت و برخی هم خواهد آمد. به جز آنان، شمار فراوانی دیگر نیز از او نقل کرده‌اند که اسامی آنها را به سادگی می‌توان از منابع استخراج کرد. از دیگر راویان از او، یحیی بن زکریا بن ابی‌زائده است که پاره‌ای روایات را از او نقل کرده است. ابوعبید چند روایت از مجالد دارد که همگی از طریق اسماعیل بن مجالد بن سعید یعنی فرزند اوست. بلاذری نیز نقل‌هایی دارد که آنها را اسماعیل از پدرش مجالد یعنی از طریق خاندانی نقل کرده است. جالب است که قاضی ابویوسف، ابوعبید و ابن زنجویه که همه کتاب «الاموال» دارند، چند نقل از مجالد از شعبی دارند. از ابویوسف یک نقل کلامی هم از طریق مجالد از شعبی نقل شده که گفت: «اسم الله الاعظم هو الله» (نقض الدارمی علی المریسی، تصحیح اللمعی، ج ۱، ص ۱۶۸). فهرستی از کسانی که او از آنان روایت می‌کند، به گزارش ابن ابی‌حاتم اینها هستند: «روی عن قیس بن ابی‌حازم و مرة الهمدانی و الشعبی و ابی‌الوداک و وبرة [بن عبد الرحمن]» (الجرح و التعديل، ج ۸، ص ۳۶۱). از دیگر کسانی که او روایت دارد، ابوکثیره عمیر بن روذی است که راوی از علی بن ابی‌طالب است (الجرح و التعديل، ج ۶، ص ۳۷۶؛ الفرائد علی مجمع الفوائد، ص ۲۰۵). این شخص راوی اخبار خاصی از امام

علی (ع) است (برای نمونه بنگرید: تاریخ دمشق، ج ۳۹، ص ۴۷۳؛ تذکرة الخواص، ج ۱، ص ۵۰۷). نمونه دیگر که شامل نقل خطبه‌ای از امام است، در تذکرة الخواص (ج ۱، ص ۵۰۰) آمده است. این موارد از طریق مجالد به دست آمده است. طبرانی روایت خطبه امام علی (ع) درباره روشن کردن مواضع خود درباره قتل عثمان را از طریق خود از ... حماد بن زید از مجالد از عمیر بن زودی [کذا] در دو روایت مستقل آورده است (المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۸۰؛ نیز بنگرید: عیون الاخبار، ابن قتیبه، ج ۲، ص ۲۵۲).

روایات مجالد

روایات مجالد را باید دو دسته کرد: روایات تاریخی و غیر تاریخی. از غیر تاریخی می‌توان به روایات دینی به معنای عام آن اشاره کرد که ممکن است فقه یا اخلاق یا مسائلی از این قبیل باشد. اما روایات تاریخی، گزارش‌هایی است که رنگ تاریخی دارد؛ مانند آنچه درباره قتل عثمان، وقایع بعد از شهادت امام علی (ع)، داستان کربلا، وقایع دوره مختار و ابن زبیر و حجاج دارد. نمونه‌هایی هم دووجهی هستند؛ مانند آنچه از سیره عمر درباره اراضی سواد عراق نقل می‌شود که روایاتی فقهی - تاریخی هستند. از قضا این قبیل نقل‌ها به فراوانی در الخراج قاضی ابویوسف از او نقل شده که جالب است. در اینجا چون هدف گزارش تاریخی است، بیشتر بر آن روایات تأکید کرده و بر اساس دوره‌های شناخته شده، از سیره نبوی تا دهه هفتاد هجری که اخبار وی ادامه دارد، آنها را مرتب خواهیم کرد. البته پیش از آن زیر عنوان «اخلاقیات، فقهیات و ...»، مروری بر روایات دینی مجالد از شعبی یا دیگران خواهیم داشت. گاه متن کامل روایت را می‌آوریم و گاه به اختصاص یک گزارش یا حتی ارجاع. ادعای تتبع کامل هم نداریم، اما تلاش کردیم مهم‌ترین‌ها را بیاوریم.

اخلاقیات، فقهیات و ...

روایات فراوانی در فقه و اخلاق و پاره‌ای مسائل دینی و حتی اسرائیلیات و آخرالزمانی در منابع از مجالد از شعبی و گاه مجالد از منابع دیگر آمده است. با اینکه هدف ارائه موارد تاریخی بوده، کوشیده‌ام پاره‌ای از روایات دینی و اخلاقی را بیاورم؛ زیرا این موارد برای شناخت میراث نقل شده از مجالد و دایره معلومات دینی او مهم است. برای این موارد و

حتی مواردی تاریخی، سعی کرده‌ام حداکثر یک تا سه منبع قدیمی از قرون اولیه بیاورم؛ درحالی‌که برخی از این نقل‌ها در منابع بیشتری از همان منابع متقدم آمده است.

عبدالرزاق بن همام صنعانی (م ۲۱۱/۸۲۷)، چند روایت از مجالد از شعبی در فقهیات نقل کرده است؛ از جمله اینکه نماز جمعه بر زن و عبد و مسافر و بچه واجب نیست (مصنف، ج ۳، ص ۴۴۵، چاپ التأصیل). در روایتی دیگر مجالد گوید: شعبی و ابوپردیه را دیدم که با هم حرف می‌زدند، درحالی‌که حجاج خطبه می‌خواند و این درست وقتی بود که حجاج می‌گفت: لعن الله الکذابین. به آنها گفتم: آیا وقتی امام خطبه می‌خواند، شما حرف می‌زنید؟ گفتند: ما حکمی برای اینکه [در وقت خطبه] سکوت کنیم نداریم (مصنف، ج ۳، ص ۵۰۴). در نقل دیگری عبدالرزاق از ثوری و او از مجالد بن سعید نقل کرده است که گفت «سمعت الشعبی» که می‌گفت: اگر رسول خدا نهی از زیارت قبور نکرده بود، قبر دخترم را زیارت می‌کردم (مصنف، ج ۴، ص ۲۸۵). در روایت دیگری عبدالرزاق از ابن مبارک و او از مجالد و وی از ابوالوداک از ابوسعید خدری درباره جواز خوردن بچه [جنین] در دل گوسفند، نقل کرده است (مصنف، ج ۵، ص ۲۰۱؛ المخلصیات، محمد بن عبدالرحمن المخلص، ج ۲، ص ۲۰). روایت دیگر از عبدالرزاق از یحیی از ثوری از مجالد بن سعید آمده است که می‌گوید از ابراهیم نخعی شنیدم که می‌گفت ... آن‌گاه درباره احکام آنچه سبب باطل شدن وضو و نماز می‌شود، فتوای او را نقل می‌کند (مصنف، ج ۳، ص ۷۱). عبدالرزاق از ابن عیینه از مجالد بن سعید از شعبی از عمویش قیس بن عبد، روایتی را از او درباره نماز و روزه و جز آن نقل می‌کند که به کار تعریف بدعت می‌خورد. کسی از طرف ولید [ولید بن عقبه] نزد عبدالله بن مسعود آمده و می‌گوید امیر گفته است این کلمات را نگو. پرسید: چه کلماتی؟ گفت: «کَلِّ مَحْدَثِ بَدْعَةٍ». ابن مسعود گفت: هرگز چنین نخواهم کرد. فرستاده گفت: پس از این شهر برو. او جواب داد: می‌روم و پس از آن به مدینه رفت (مصنف، ج ۳، ص ۳۶۰). این خبر را هم سفیان از مجالد و او از شعبی و او از مسروق و او از عبدالله بن مسعود نقل کرده است که هر سال بدتر از سال قبل می‌شود؛ مقصود باران و اینها نیست، بلکه عالمان و پاکان از دست می‌روند؛ «ذهاب خیارکم و علمائکم» (سنن سعید بن منصور، ج ۶، ص ۷۹؛ مسند الدارمی، ج ۱، ص ۲۷۹). مانند این روایت را احمد بن حنبل به نقل از خلف بن ولید از عباد بن عباد از مجالد بن سعید از ابوالوداک از ابوسعید خدری نقل کرده که گفت: «هر بار امیری آمد، بدتر از امیر قبلی بود و

هر سالی از راه رسید، بدتر از سال قبل بود». سپس حدیثی از رسول درباره امیری نقل کرد که خواهد آمد و بذل و بخشش خواهد داشت و عیناً عمل او را به تصویر هم کشید: «از فرمانروایان امیری خواهید داشت که مال را بی‌شمار بخشش می‌کند و نمی‌شمارد. مردی نزد او می‌آید و از او چیزی می‌خواهد؛ امیر به او می‌گوید: بگیر و مرد لباس خود را باز می‌کند و امیر مال را در آن می‌ریزد. رسول خدا (ص) نیز عبای ضخیمی که بر تن داشت، پهن کرد، مانند عمل آن مرد را نشان داد؛ سپس لبه‌های آن را جمع کرد و گفت: او آن را می‌گیرد و سپس می‌رود» (مسند احمد، ۱۸۴۲۳).

عبدالرزاق از ثوری از مجالد بن سعید و سلیمان شیبانی از شعبی نقل می‌کند که گفت [در زمن عمر] ... کشته‌ای میان قبيله وادعه و شاکر یافت شد. عمر گفت فاصله دو محله را اندازه گرفتند. محل کشته شدن شخص به وادعه نزدیک‌تر بود. به آنان گفت پنجاه قسم بخورند که ما نکشتیم؛ آن‌گاه ديه را بر عهده آنها گذاشت (مصنف، ج ۹، ص ۲۵۴؛ نیز بنگرید: معجم ابن‌الاعرابی، ج ۳، ص ۱۰۲۰). در مسند حمیدی نیز چند روایت فقهی آمده است که دو مورد آن از فاطمه بنت قیس است (مسند الحمیدی، ج ۱، ص ۳۵۵). همچنین در این کتاب خبر این است که رسول (ص) در خطبه‌ای مطالبی از تیمم الداری و او از بنی عمّ خود نقل کرده است (اسرائیلیات) (همان، ص ۳۶۸). خبر دیگر روایتی از شعبی از جابر بن عبدالله درباره مردی از اهالی فدک است که زنا کرده بود (همان، ج ۲، ص ۳۵۲) و خبری درباره خوابی که رسول (ص) دید (همان، ص ۳۵۴؛ مسند دارمی، ج ۲، ص ۱۳۸۰).

روایتی در مسند ابن‌راهویه با این سند نقل شده است: «اخبرنا جریر، عن المجالد بن سعید، عن حدثه [از کسی که برای او روایت کرده؟] از عایشه». این روایت، حکایتی است درباره اینکه چیزی به صورت اسامه بن زید می‌خورد، خون جاری می‌شود و عایشه خون را پاک می‌کند و رسول خدا با لباسش صورت اسامه را مسح می‌کند. آن‌گاه از قول شخصی - چه کسی؟ - آمده است که رسول (ص) هر وقت پس از رحلت زید بن حارثه به صورت اسامه می‌نگریست، گریه می‌کرد (مسند اسحاق بن راهویه، ج ۳، ص ۱۰۲۵). احمد بن حنبل هم از طریق خود از مجالد از شعبی روایتی نقل می‌کند که رسول (ص) توصیه کردند وارد بر زنانی که شوهرانشان نیستند، نشوید که شیطان «یجری من احدکم مجری الدم» (مسند احمد، ج ۲۲، ص ۲۲۶؛ ج ۲۳، ص ۴۱۸؛ مسند الدارمی، ج ۳، ص ۱۸۳۱). یک

روایت اخلاقی - دینی احمد بن حنبل از طریق خودش نقل کرده است که عباد بن عباد مهلبی گفت: از مجالد بن سعید شنیدم که از قیس بن ابی حازم و او از مستورد بن شداد نقل کرد که از رسول (ص) شنیدم: «دنیا برابر آخرت، جز این نیست که مردی انگشت خویش در دریا کند و درآورد. چه چیزی نصیب او می‌شود؟» (مسند احمد، ج ۲۹، ص ۵۴۸؛ المعجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۳۰۳). عبیده بن الاسود از مجالد بن سعید و او از شعبی و او از جابر بن عبدالله روایتی نقل کرده است رسول بالای منبر از نهرهای بهشتی سخن گفت و... که ابوبکر به گریه افتاد... (فضائل الصحابه، ج ۱، ص ۶۱). روایت دیگر از المجالد بن سعید از شعبی از علی بن ابی طالب (ع) است: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَكِلَ الرِّبَا وَمُوكَلَّهُ، وَكَاتِبَهُ وَشَاهِدِيهِ، وَالْمَانِعَ الصَّدَقَةَ، وَالْوَاشِمَةَ وَالْمُوتِشِمَةَ، وَالْمُجَلَّ وَالْمُحَلَّلَ لَهُ» (مسند ابی داود، ش ۲۰۷۶؛ سنن ترمذی، ش ۱۱۱۹). آجری از محمد بن مخلد عطار از حسن بن عرفه از هشیم بن بشری از «مجالد بن سعید» از ابوالوداک از ابوسعید خدری نقل کرده است که از رسول (ص) نقل کرد: «ثَلَاثَةٌ يَضْحَكُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: الرَّجُلُ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يُصَلِّي، وَالْقَوْمُ إِذَا صَفُّوا لِلصَّلَاةِ، وَالْقَوْمُ إِذَا صَفُّوا لِلْعُدْوِ» (الشريعة، ج ۲، ص ۱۰۵۵). ابن عبدالبر از طریق خود از سفیان بن عیینه از مجالد بن سعید از شعبی از مسروق از عبدالله بن مسعود که گفت: «لَيْسَ عَامٌ إِلَّا الَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ، وَلَا أَقْوَلُ: عَامٌ أَمْطَرَ مِنْ عَامٍ وَلَا عَامٌ أَحْضَبُ مِنْ عَامٍ وَلَا أَمِيرٌ خَيْرٌ مِنْ أَمِيرٍ وَلَكِنْ ذَهَابُ خِيَارِكُمْ وَعُلَمَائِكُمْ، ثُمَّ يَحْدِثُ قَوْمٌ يَقِيْسُونَ الْأُمُورَ بِرَأْيِهِمْ فَيُهْدَمُ الْإِسْلَامُ وَيُثَلَّمُ» (جامع بيان العلم و فضله، ج ۲، ص ۱۰۴۳). روایتی از جریر بن حازم از مجالد بن سعید از قیس بن ابی حازم که از ابوبکر شنید در خطبه‌اش می‌گفت: «ایها الناس ایاکم و الکذب، فان الکذب مجانب الایمان» (الجامع ابن وهب، ص ۶۳۹).

روایتی دیگر از عبدالرزاق از ابن عیینه از مجاهد بن سعید از شعبی از عبدالله بن حارث در این باره که وقتی ابن عباس و کعب الاحبار بودند، ابن عباس گفت ما بنی‌هاشم تصور می‌کنیم حضرت محمد (ص) دو بار پروردگارش را دید. کعب تکبیری گفت که کوه‌ها جوابش را دادند و گفت: «خداوند دیدن و تکلم را بین محمد و موسی تقسیم کرد. موسی با خدا سخن گفت و محمد با قلبش خدا را دید» (تفسیر عبدالرزاق، ج ۳، ص ۲۵۱، ش ۳۰۳۲؛ التوحید ابن خزیمه، ج ۲، ص ۵۶۰). محمد بن حسن شیبانی از مجالد - یا دیگری - نقل کرد که گفت: نزد شعبی نشسته بودیم. حمالی که روی دوش ظرف سرکه داشت،

وقتی شعبی را دید، ظرف را گذاشت و از شعبی پرسید: اسم زن ابلیس چه بوده است؟ شعبی گفت: این نکاح بوده است؛ اما ما شاهد آن نبودیم (الحيوان، ج ۶، ص ۴۰۳).

چند روایت فقهی و ... دیگر از او در منابع آمده که فهرست آنها به این شرح است:

فتوای عامر شعبی در این باره که همه نمازها را با یک وضو می‌خواند (الطهور، ابوعبید، ص ۱۳۸).

فتوای شعبی که در مال یتیم، زکات نیست (الاموال، ابوعبید، ص ۵۵۱).

رأی شعبی درباره درخواست عبد از مولایش برای مکاتب کردن او و شرایط آن (سنن سعید بن منصور، ج ۶، ص ۴۳۶).

روایتی از شعبه از مجالد بن سعید از شعبی از فاطمه بنت قیس، روایتی از رسول درباره نفقه زنان (مسند ابن‌الجعد، ص ۱۰۲).

روایتی از علی بن جعد از ابویوسف قاضی از مجالد بن سعید از ابوالوداک از عبدالله بن عمرو بن عاص که گفت: «یخرج الدجال من قرية يقال له كوثي» (مسند ابن‌الجعد، ص ۳۵۶). طبعاً از اسرائیلیات عبدالله بن عمرو است.

روایت ابن ابی شیبیه از هشیم بن بشیر از مجالد از ابوالوداک از ابوسعید خداوند در سه وقت خنده می‌کند [خوشحال می‌شود]: وقتی مرد برای نماز شب می‌ایستد، زمانی که مردمان برای نماز صف می‌بندند و وقتی مردمان در صف قتال می‌ایستند (مصنف ابن‌ابی شیبیه، ج ۱۱، ص ۱۱).

ابن‌ابی شیبیه از عبده بن سلیمان از مجالد از شعبی از ابن‌عباس درباره حرمت کعبه (مصنف، ابن‌ابی شیبیه، ج ۱۵، ص ۲۳۲).

ابن‌ابی شیبیه از ابواسامه از مجالد از عامر «شعبی» از جریر از رسول (ص): «هر بنده‌ای که به سرزمین دشمن بگریزد، من ذمه خود را از او برداشتم» (مصنف، ابن‌ابی شیبیه، ج ۱۸، ص ۲۸۹).

ابن‌ابی شیبیه از طریق خود از مجالد بن سعید از شعبی که گفت: رسول (ص) به مردمان نجران نوشتند کسی که با ربا با شما معامله کند، ذمه‌ای بر او ندارم (مصنف، ابن‌ابی شیبیه، ج ۲۱، ص ۱۲۴).

یک روایت آخرالزمانی را احمد بن حنبل از طریق خودش از مجالد از ابوالوداک از ابوسعید خدری نقل کرده است که فرمود: «مضری‌ها چندان بندگان خدا را بزنند که پرستنده‌ای برای خداوند نماند و مؤمنان را چنان خواهند زد که نتوانند گوسفندی را در دره‌ای حفظ کنند» (مسند احمد، ج ۱۸، ص ۳۴۰؛ الجامع لعلوم احمد، ج ۴، ص ۶۸؛ تاریخ واسط، ص ۲۳۴).

احمد بن حنبل به طریق خود از مجالد بن سعید از شعبی درباره فتوای او در خصوص زکات در گاو نقل می‌کند (مسند احمد، ج ۲۲، ص ۴۴۶؛ ج ۳۸، ص ۴۶۰).

احمد بن حنبل از خلف بن ولید از عباد بن عباد - طریقی که غالب آنچه احمد از مجالد از شعبی نقل کرده، از این طریق است - از مجالد از شعبی از جابر بن عبدالله این حدیث را از رسول (ص) نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّكُمْ الْيَوْمَ عَلَى دِينٍ، وَإِنِّي مُكَاتِرٌ بِكُمْ الْأُمَّمَ، فَلَا تَمَشُوا بَعْدِي الْقَهْقَرَى» (مسند احمد، ج ۲۳، ص ۱۱۷). در عبارت دیگری آمده است: «حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ عَبَّادِ بْنِ حَبِيبِ بْنِ الْمُهَلَّبِ بْنِ أَبِي صُفْرَةَ الْمُهَلَّبِيِّ أَبُو مَعَاوِيَةَ، عَنْ مُجَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ الصُّنَابِجِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "إِنِّي مُكَاتِرٌ بِكُمْ الْأُمَّمَ، فَلَا تَرْجِعَنَّ بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ» (مسند احمد، ج ۳۱، ص ۴۳۴).

روایت احمد بن حنبل از محمد بن یزید واسطی از مجالد بن سعید از شعبی از جریر بن عبدالله از رسول (ص) که فرمود: «وقتی مأمور زکات می‌آید، جز با رضایت از شما جدا نشود» (مسند احمد، ج ۳۱، ص ۵۵۸).

ابن زنجویه از علی بن الحسن از ابن مبارک از مجالد بن سعید از شعبی از رسول (ص) نقل می‌کند: «کسی که گدایی کند تا بی جهت مالش را افزایش دهد، دنبال سنگ‌های داغی است که از آتش جهنم می‌خورد و در روز قیامت خدشه‌هایی بر صورتش خواهد بود» (الاموال ابن زنجویه، ج ۳، ص ۱۱۱۹).

دارمی روایتی درباره نماز مستحاضه از اسماعیل بن ابی خالد از مجالد از عامر از قمیر از عایشه نقل کرده است (مسند الدارمی، ج ۱، ص ۶۰۶).

ابن ماجه از علی بن منذر از محمد بن فضیل از مجالد از شعبی از عدی بن حاتم گوید از رسول (ص) سؤال کردم ما تیراندازی - شکار - می‌کنیم. حضرت فرمود تیر انداختی و

زخمی شد، از آن بخور (سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۷۱). بلاذری از علی بن مدینی از یحیی بن سعید قطان از مجالد از شعبی از جابر که وقتی سعد بن ابی وقاص نزد رسول آمد، گفتند: این خال من است و هر کسی خالش را نشان بدهد؛ «فلیرنی امرؤ خاله» (انساب، ج ۱۰، ص ۱۲). (شاید همان هر کسی به خالش رفته است).

ابن ابی الدنیا به نقل از ابوکریبی از ابن ابی زائده از مجالد از شعبی مطلبی درباره دنیا و بی اعتباری آن و اشعاری در این زمینه از ابواسحاق قرشی تمیمی نقل کرده است (کتاب الزهد، ابن ابی الدنیا، ص ۱۱۶، ش ۲۳۶).

ابن ابی الدنیا از حمزة بن عباس از عبدالله بن عثمان از ابن مبارک از مجالد از شعبی این روایت را درباره رسول (ص) نقل کرد: یک اعرابی نزد پیامبر (ص) آمد و پرسید: ای رسول خدا، لباس های اهل بهشت را دیده‌ای؟ آیا خودمان آنها را می‌سازیم؟ مردم خندیدند و پیامبر (ص) فرمود: چرا به نادانی که از دانایی سؤال می‌پرسد، می‌خندید؟ نه، بلکه آنها میوه‌ها هستند (صفة الجنة، ابن ابی الدنیا، ص ۱۲۵، ش ۱۴۸). باز ابن ابی الدنیا به طریق خود از مجالد از شعبی حکایتی از صفوان بن امیه و صوت حزینی که از قبری درمی‌آمد، خبری نقل کرده است (القبور، ابن ابی الدنیا، ص ۵۸، ش ۲۰؛ الهواتف، ص ۵۹). ابن ابی الدنیا برخی جملات شگفت هم به شعبی از طریق مجالد نسبت داده است که مثل حدیث نبوی می‌ماند: «مَا مِنْ حَاطِبٍ يَخْطُبُ إِلَّا عَرَضَتْ عَلَيْهِ حُطْبَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (الصمت، ابن ابی الدنیا، ص ۸۷، ش ۹۵).

مجالد از شعبی، فتوای مسروق و شریح را درباره قبول شهادت زنان در استهلال نقل می‌کند (اخبار القضاة، ج ۲، ص ۲۳۴).

طبری دست کم پنج مورد روایت تفسیری به نقل از مجالد از شعبی آورده است (تفسیر الطبری، ج ۳، ص ۵۱۲؛ ج ۷، ص ۷۶؛ ج ۹، ص ۵۵۰؛ ج ۱۱، ص ۱۵۱؛ ج ۱۸، ص ۵۱۲، تحقیق محمود محمد شاکر). طبری در جای دیگری به طریق خود از مجالد «و غیره» از شعبی روایت رسول (ص) درباره شعر هجوآمیز نسبت به ایشان را آورده است: «لَأَنَّ يَمْتَلِيَّ جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَيْحًا خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلِيَّ شِعْرًا هُجِيَتْ بِهِ» أَوْ قَالَ: «مِنْ شِعْرِ هَجَانِي» (تهذیب الاثار، ج ۲، ص ۶۲۲).

دینوری مالکی از طریق خود از مجالد نقل می‌کند که گوید از شعبی شنیدم که می‌گفت: حسن بصری برای ابن هبیره - حاکم عراق - روایت می‌کرد از عبدالرحمن بن سمرة که گفت:

رسول گفت: «مَا اسْتَرْعَى اللَّهُ عَبْدًا رَعِيَّةً فَلَمْ يُحِظْهَا بِنَصِيحَةٍ؛ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ: هر بنده‌ای که خداوند او را مسئول رعیتی کند و او به آنها نصیحت نکند (در امور آنها تلاش نکند)، خداوند بهشت را بر او حرام می‌کند» (المجالسة و جواهر العلم، ج ۲، ص ۹۹، ش ۲۳۴). مجالد از شعبی از حسن بن علی بن ابی طالب روایتی نقل می‌کند که خوردن گوشت سبب تجدید وضو نمی‌شود. (معجم ابن الاعرابی، ج ۲، ص ۴۶۸). روایتی از ابوعمران الجونی از مجالد بن سعید از شعبی از تمیم الداری، سؤالی از رسول (ص) درباره شهر انطاکیه از شهرهای روم دارد که بیش از همه جا در آن باران می‌آید. حضرت تأیید کرد و فرمود که تورات و عصای موسی و ... آنجاست ... (المجروحین، ج ۲، ص ۳۴). منبع، این حدیث را با عنوان حدیث ضعیف آورده است. این حدیث نمونه مشابهی هم دارد که باز رسول بعد از نماز، مطلبی از تمیم الداری نقل می‌کند و ... (المعجم الكبير، ج ۲۴، ص ۳۹۳).

طبرانی از محمد بن جعفر بن اعین از عاصم بن علی از عبدالرحمن بن عبدالله مسعودی از مجالد از شعبی از عبدالله بن عمرو بن عاصم گفت: از رسول (ص) شنیدم: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ» (المعجم الكبير، ج ۱۳، ص ۵۱۰). طبرانی از ابوزرعه دمشقی به سندش از ... مجالد بن سعید از شعبی از نعمان بن بشیر درباره حلال و حرام بئین و و تکلیف شبهات بین آنها ... (المعجم الكبير، ج ۲۱، ص ۳۴ - ۳۵؛ المعجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۷۲).

طبرانی باز روایتی دیگر با سند خود از ... مجالد از عامر از نعمان بن بشیر روایتی از رسول درباره کسانی که حدود الهی را اجرا می‌کنند و کسانی که اهل مداهنه هستند و ... (المعجم الكبير، ج ۲۱، ص ۵۲). همچنین روایتی دیگر از مجالد از شعبی، سخنی از مادر نعمان بن بشیر به شوهرش که چیزی به او ببخش و پیامبر (ص) را شاهد بگیر ... (المعجم الكبير، ج ۲۱، ص ۶۹).

طبرانی به سند خود از حماد بن زید از مجالد بن سعید از قیس بن ابی حازم از صنایح، گفت رسول (ص) گفت: «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَإِنِّي مُكَاتِبٌ بِكُمْ الْأُمَّمَ، فَلَا تَرْجِعَنَّ بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ» (المعجم الكبير، ج ۸، ص ۷۸). این روایت در مسند احمد به این ترتیب از مجالد از شعبی از جابر بن عبدالله انصاری آمده است: «إِنَّكُمْ الْيَوْمَ عَلَى دِينِ، وَإِنِّي مُكَاتِبٌ بِكُمْ الْأُمَّمَ، فَلَا تَمُشُوا بَعْدِي الْفَهْقَرَى» (مسند احمد، ج ۲۲، ص ۱۱۷).

طبرانی با سند خودش از مجالد بن سعید از قیس بن ابی حازم از صنابح، گفت: رسول خدا شتر نیکویی در مال صدقه دید. فرمود خداوند صاحبش را بکشد. گفت: من این شتر را در ازای شتری معمولی خریداری کردم. حضرت فرمود، پس خوب است (المعجم الکبیر، ج ۸، ص ۸۰)؛ اشاره به اینکه شتر صدقه باید معمولی باشد.

طبرانی از علی بن عبدالعزیز از ابوالنعمان عارم از حماد بن زید از مجالد از عمرو بن سلمه، می‌گوید: بین مغرب و عشا نزد درب ابن مسعود نشسته بودیم که ابوموسی آمد و گفت: آیا ابو عبدالرحمن (ابن مسعود) بیرون آمده است؟ سپس ابن مسعود بیرون آمد و ابوموسی پرسید: چه چیزی تو را در این وقت به اینجا آورده است؟ ابن مسعود گفت: به خدا قسم، چیزی دیدم که مرا مضطرب کرد و آن امر خیر است؛ اما با این حال مرا مضطرب کرد. گروهی را دیدم که در مسجد نشسته بودند و مردی به آنها می‌گفت: این تعداد تسبیح بگوئید و این تعداد حمد بگوئید. ابن مسعود گفت: چقدر زود به گمراهی افتادید، در حالی که اصحاب محمد (ص) زنده‌اند و همسرانش جوان‌اند و لباس‌ها و ظروفش تغییر نکرده‌اند. گناهان خود را بشمارید که من تضمین می‌کنم خداوند حسنات شما را خواهد شمرد (المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۱۲۷). طبرانی با سند خودش از مجالد از شعبی از مسروق از همسر عبدالله که نامش زینب بود، که رسول فرمود: «صدقه به خویشان، پاداشی دوبرابر صدقه به دیگران دارد» (المعجم الکبیر، ج ۲۴، ص ۲۸۷).

ابوالشیخ، به سند خود از ... عباد بن عباد از مجالد از شعبی از مسروق از عایشه سخنی از رسول (ص) نقل می‌کند: «دنیا برای محمد و آل محمد شایسته نیست و ...» (اخلاق النبی (ص)، ج ۴، ص ۱۸۲، ش ۸۵۲). ثعلبی به سند خود از ... ابواسامه از مجالد از عامر خیر مربوط به حجاب زنان پیامبر (ص) را آورده است که عمر در مسجد به زنان پیامبر (ص) رسید، به آنان گفت شما بر زنان دیگر فضل دارید، همان‌طور که شوی شما. چیزی نگذشت که آیه حجاب نازل شد (الکشف و البیان، ثعلبی، ج ۲۱، ص ۵۳۰).

اخبار پیش از اسلام

عبدالله بن مبارک خبری از مجالد بن سعید از شعبی درباره قحطی زمان عیسی (ع) نقل کرده است. متن آن گفتگوی عیسی با فرشته‌ای در ابر بود و با او درباره اینکه کجا می‌رود،

سخن گفت (الزهد و الرقائق، ص ۳۲). طبعاً باید خبر از اسرائیلیاتی باشد که شعبی آن را برای مجالد نقل کرده است.

ابن مبارک با تعبیر «اخبرنا مجالد بن سعید» از شعبی و او از مغیره بن شعبه روایتی در مکالمه میان موسی و پروردگار دارد که کدام بنده در بهشت، نزدیک‌تر به توست ... (الزهد و الرقائق، ص ۶۶).

ابن ابی‌الدنیا از محمد بن الحسین از ابو‌عبدالرحمن طائی نقل کرده که گفت: حدیث کرد مرا مجالد بن سعید از شعبی و آن‌گاه خبری آورده است که امیه بن ابی‌الصلت وارد بر عبدالله بن جدعان شد، خمر را از عبدالله گرفت و این شعر را خواند ... دو کنیز نزد عبدالله بود، به امیه گفت: نگاه کن، هر کدام را بیشتر دوست داری بگیر... (مکارم الاخلاق، ص ۱۴۱، ش ۴۵۸).

قال الأخفش: حدثنا مجالد بن سعید عن الشعبي قال: قالت كاهنة أشجع في الجاهلية: الرجال أربعة والنساء أربع: فطويل نعنن وقصير مدقع ومن لا يضر ولا ينفع وأسك أصمغ. وإنما أرادت الذكر فأوقعت اللفظ على الرجال والمعنى للذكر؛ وقولها: مُدَقَّعٌ: لاشيء عنده من آلة الجماع، والأسك: الصغير الكمرة، ومن لا يضر ولا ينفع: عنينٌ. والنساء أربع: فمنهن الحرحرة: وهي المساحقة، والشَّفْرة: وهي التي شهوتها بين شفرئها، والقعررة: التي شهوتها في أقصاه والعنينة (نور القبس، ص ۳۶).

ابن سعد از مجالد بن سعید و او از شعبی نقل کرده است: اولین کسی که به عربی نوشت، حرب بن امیه بن عبد شمس بوده است. او گفت نوشتن عربی را از اهل حیره فرا گرفته است (طبقات، متمم الصحابه، طبقه رابعه، ص ۷۲).

ابن شبة روایتی مفصل از احمد بن معاویه از اسماعیل بن مخالف از مخالف بن سعید از شعبی درباره خالد بن سنان نقل می‌کند که ادعای نبوت کرد، معجزاتی از خود نشان داد؛ یکی در آتش رفتن و آن را خاموش کردن و دیگری اینکه گفت وقتی مردم، فلان چیزها را دیدید، مرا از قبر درآورید - شبیه آنچه درباره مسیح اتفاق افتاد - و چنین شد؛ اما قومش به او ایمان نیاوردند. بعدها از رسول (ص) درباره او پرسیدند. ایشان گفتند: نبی ضیعه قومه (تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۴۲۶).

اخبار سیره نبوی

ابن زیدان (۳۱۳م) از ابوبکر و محمد بن عمر بن هبّاج از یحیی بن عبدالرحمن از عبیدة بن الاسود از مجالد بن سعید از قیس بن ابی حازم از مستورد بن شداد نقل می‌کند که رسول (ص) گفت: عَنْ مُجَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، عَنِ الْمُسْتَوْرِدِ بْنِ شَدَادٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «بُعِثْتُ فِي نَفْسِ السَّاعَةِ، سَبَقْتُهَا كَمَا سَبَقْتُ هَذِهِ هَذِهِ» وَأَشَارَ بِإِصْبَعَيْهِ (مسند ابن زیدان، ص ۲۸۶، ش ۲۸)؛ یعنی رسول خدا (ص) فرمود: «من در آستانه قیامت مبعوث شدم، من از آن پیشی گرفتم همچنان که این (انگشت) از این (دیگر انگشت) پیشی گرفت» و با دو انگشت خود اشاره کرد.

خطیب به نقل از هیثم بن عدی از مجالد بن سعید از شعبی نقل می‌کند که از ابن عباس پرسیدند: چه کسی اولین مسلمان بود؟ گفت: ابوبکر، و این شعر را خواند ... (تاریخ بغداد، ج ۱۶، ص ۷۶). بر اساس قاعده باید در این نقل، شعبی - یا کسی دیگر که این خبر را جعل کرده و این سند را در رأس آن گذاشته - را متهم کرد؛ زیرا بارها از ابن عباس نقل شده است که اولین مسلمان علی بن ابی طالب بوده است؛ چنان که او در نقل‌های دیگری خدیجه را اولین مسلمان و علی را بعد از او می‌داند: «قال: سمعت ابن عباس يقول: أوّل من آمن برسول الله صلى الله عليه وسلم علي، و من النساء خديجة (بنگريد: تاريخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۶).

بلاذری روایتی درباره خباب بن ارت نقل می‌کند که گرچه خبر در روزگار عمر است، اصل آن مربوط به دوره بعثت و شکنجه مسلمانان توسط مشرکان است: حدثني خلف بن هشام، حدثنا حبان بن علي العنزي أخو مندل، حدثنا مجالد، عن الشعبي، قال: دخل خباب بن الأرت على عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه، فأجلسه على منكبته و قال: ما أحد أحق بهذا المجلس منك إلا رجل واحد، فقال خباب: و من هو، يا أمير المؤمنين؟ قال: بلال. قال خباب: ليس هو بأحق مني، إنّ بلالا كان له في المشركين من يمنعه الله به، و لم يكن لي أحد؛ لقد رأيتني يوماً و قد أوقدوا لي ناراً، ثم سلقوني فيها، ثم وضع رجله على صدري، فما أتيت الأرض إلا بظهري. ثم كشف خباب عن ظهره، فإذا هو قد برص (انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۰۲)؛ یعنی خباب بن الارت نزد عمر بن خطاب (رضی الله تعالی عنه) وارد شد. عمر او را بر دوش خود نشانید و گفت: هیچ‌کسی

به این جایگاه سزاوارتر از تو نیست، مگر یک نفر. خباب پرسید: و او کیست، ای امیرمؤمنان؟ عمر پاسخ داد: بلال. خباب گفت: او از من سزاوارتر نیست؛ زیرا بلال در میان مشرکان کسانی داشت که خداوند او را به وسیله آنها محافظت می‌کرد، اما من کسی نداشتم؛ روزی را به یاد دارم که برایم آتش روشن کردند و مرا در آن انداختند، سپس مردی پای خود را بر سینه‌ام گذاشت و من تنها با پشت بر زمین آمدم. سپس خباب پشت خود را نشان داد و دید که پشتش دارای آثار سوختگی و سفیدی بود.

روایتی از ابن‌ابی‌شیبہ درباره لیلۃ العقبه و بیت رسول (ص) با انصار به نقل از عبدالرحیم بن سلیمان از مجالد بن سعید از عامر شعبی از عقبه بن عمرو: قَالَ: وَعَدَنَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَضِلَّ الْعَقَبَةَ يَوْمَ الْأَضْحَى وَنَحْنُ سَبْعُونَ رَجُلًا، قَالَ عَقَبَةُ: إِنِّي لِأَضَعَرُهُمْ سَيِّئًا، فَأَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَقَالَ: أَوْجِرُوا فِي الْخُطْبَةِ؛ فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُفَّارَ قُرَيْشٍ. قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَلْنَا لِنَفْسِكَ وَسَلْنَا لِرَبِّكَ وَسَلْنَا لِأَصْحَابِكَ، وَأَخْبَرْنَا: مَا الثَّوْبُ عَلَى اللَّهِ وَعَلَيْكَ؟ قَالَ: "أَسْأَلُكُمْ لِرَبِّي أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَأَسْأَلُكُمْ أَنْ تُطِيعُونِي أَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، وَأَسْأَلُكُمْ لِي وَلِأَصْحَابِي أَنْ تُؤَاوِنُونَا فِي ذَاتِ أَيْدِيكُمْ، وَأَنْ تَمْنَعُونَا مِمَّا مَنَعْتُمْ مِنْهُ أَنْفُسَكُمْ؛ فَإِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ فَلَكُمْ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةُ وَعَلَيَّ" قَالَ: فَمَدَدْنَا أَيْدِيَنَا وَبَايَعْنَاهُ (المنتخب من مسند عبد بن حميد، ج ۱، ص ۲۱۲).

۶۰۶

آینه پژوهش | ۲۰۹
سال ۳۵ | شماره ۵
آذر و دی ۱۴۰۳

روایت مجالد بن سعید از عامر شعبی از عبدالله بن جعفر از پدرش درباره این است که قریش توسط عماره بن الولید و عمرو بن عاص، هدیه‌ای برای نجاشی فرستادند تا مهاجران را بازگرداند (المعجم الكبير، طبرانی، ج ۲، ص ۱۱۰؛ این نقل مفصلی درباره دیدار آنها با نجاشی و گفتگوی جعفر با نجاشی و مسائلی است که میان آنها ردوبدل شده است؛ همچنین بنگرید: مشیخة شرف‌الدین الیونینی، ص ۶۰؛ المخلصیات، ج ۳، ص ۴۸ و ج ۴، ص ۷۳).

خبری که ابن‌قدمه، از زیاد [ظاهراً زیاد البکائی که موارد دیگری هم از مجالد بن سعید نقل کرده است] گفت: «و حدثنی المجالد بن سعید از عبدالرحمن بن زیاد بن انعم حمیری از سعد بن مسعود» درباره حمایت ابوطالب از رسول (ص): أَنَّ أَبَا طَالِبٍ فَقَدَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَئِذٍ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ مَشَقَّةً شَدِيدَةً، وَظَنَّ أَنَّهُ قَدْ اغْتِيلَ، فَأَرْسَلَ، فَالْتَمَسَهُ، فَلَمْ يَجِدْهُ، فَدَعَا بَيْنَهُ وَبَيْنِي أَخِيهِ وَمَنْ كَانَ عَلَى مِثْلِ رَأْيِهِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَغَيْرِهِمْ، فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ،

فَقَالَ: خُذُوا سِلَاحَكُمْ، وَكُونُوا عَلَيَّ مَكَانِكُمْ، وَأَعْطَى بَيْنِي وَبَيْنِي أَخِيهِ كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ شَفْرَةً قَدْ شَحَدَهَا، وَقَالَ: لِيَجْلِسَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ إِلَيَّ جَنْبَ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ حَتَّى أَنْطَلِقَ إِلَى هَذَا الْجَبَلِ، فَإِنِّي قَدْ طَلَبْتُ مُحَمَّدًا فِي مَطَائِهِ إِلَّا هَذَا الْمَكَانَ مِنْ نَاحِيَةِ الْجَبَلِ الَّذِي يُطَلُّ عَلَيَّ مَكَّةَ، فَإِذَا أَقْبَلْتُ أَنْعِي مُحَمَّدًا فَلْيَجَأْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ جَلِيسَهُ. قَالَ: وَخَرَجَ أَبُو طَالِبٍ وَهُوَ يُنَادِي: يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ! حَتَّى بَلَغَ أَسْفَلَ مَكَّةَ، فَأَتَى الْمَكَانَ الَّذِي أَرَادَ، فَوَجَدَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِ... (الرفقة و البكاء، ابن قدامة، ص ۱۰۳ - ۱۰۴).

طحاوی با سند خود از یحیی بن زکریا از مجالد بن سعید از زیاد بن علاقه از سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند وقتی رسول به مدینه درآمد، قبیلہ جهینه آمدند و قرارداد بستند. سعد می‌گوید: مدتی بعد حضرت ما را برای حمله به طایفه از کنانه که نزدیک جهینه بودند فرستاد. آنها زیاد بودند و ما به جهینه پناه بردیم. آنها گفتند چرا در شهر حرام جنگ می‌کنید؟ ما گفتیم: إِنَّمَا نَقَاتِلُ مَنْ أَخْرَجَنَا مِنَ الْبَلَدِ الْحَرَامِ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ... و ادامه روایت که به کاروانی از قریش حمله می‌کنند (شرح مشکل الآثار، ج ۱۲، ص ۳۸۱).

۶۰۷

آینده پژوهش | ۲۰۹
سال ۳۵ | شماره ۵
آذر و دی ۱۴۰۳

طبرانی به نقل از ابویزید القراطیسی از اسد بن موسی از یحیی بن زکریا بن ابی‌زائده از مجالد بن سعید از عامر شعبی نقل می‌کند که از سعد وقاص سؤال کردند: چه وقت احساس کردی دعایت مستجاب شده است؟ گفت: روز بدر وقتی برابر پیامبر تیراندازی می‌کردم، تیر را در وسط کمان گذاشتم و گفتم: اللهم زلزل اقدامهم و اربع قلوبهم، و افعل بهم و افعل، آن‌گاه رسول گفت: اللهم استجب لسعد (المعجم الكبير، ج ۱، ص ۱۴۳).

بلاذری با همان سند یعنی عمر بن بکیر، از هیثم بن عدی از مجالد نقل کرده است که از شعبی سؤال شد: آیا سلمان از موالی رسول (ص) بوده است؟ او جواب داد: آری، عبد مکاتب بود، پیغمبر او را خرید و آزاد کرد. سلمان در جنگ خندق بود و از هیچ‌یک از جنگ‌ها تخلف نکرد. در روزگار عثمان، در مدائن درگذشت و کنیه‌اش ابو عبدالله بود (انساب، ج ۱، ص ۴۸۷).

بلاذری از عمر بن بکیر از هیثم بن عدی از مجالد بن سعید از شعبی روایتی از عمره القضاء رسول خدا در سال هفتم نقل می‌کند؛ نیز اینکه حویطب بن عبدالعزی پس از سه روز از پیغمبر خواست مکه را ترک کند (انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۴۵ - ۴۴۶؛ انساب، ج ۲، ص ۸۱، چاپ زکار).

روایت دیگر بلاذری درباره ازدواج یکی از خزرچی‌ها در مکه است: حدثني جعفر بن عمر، عن الهيثم، عن مجالد، عن الشعبي قال: قدم عبيد بن عمرو الخزرجي مكة، فأقام بها وتزوج أم أيمن بركة مولاة رسول الله صلى الله عليه وسلم، ونقلها إلى يثرب، فولدت له أيمن بن عبيد، ومات عنها، فرجعت إلى مكة. فلما ملك رسول الله صلى الله عليه وسلم زيدا وبلغ، زوجته إياها (انساب، ج ۲، ص ۱۱۳).

یحیی بن آدم از عبدالرحیم بن سلیمان از مجالد بن سعید از شعبه از زینب ثقفیه نقل می‌کند که پولی داشت و در تردید بود که در سرایای رسول هزینه کند یا به شوهر نیازمندش دهد یا یتیمان برادرش را دارا کند یا عبدی بخرد و آزاد کند. عایشه سؤال را پرسید و رسول فرمود: بهتر است آن را به شوهر نیازمندش و یتیمان برادرش بدهد تا دوبرابر پاداش گیرد (مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۱۰۴۰).

طحاولی با سند خود از ربیع المرادی از اسد از یحیی بن زکریا بن ابی زائده از مجالد بن سعید از عامر شعبی از فاطمة بنت قیس روایت کرده است که یکی از مردان قریش از او خواستگاری کرد. نزد پیامبر آمد، حضرت گفت: آیا دوست داری تو را به عقد کسی درآورم که او را دوست دارم. گفت: آری. فرزوها اسامه (شرح معانی الآثار، ج ۳، ص ۶).

خطیب بغدادی به سندش از مجالد بن سعید از شعبی از اشعث بن قیس درباره مخاصمه شخصی از خودشان با مردی حضرمی بر سر زمینی نزد رسول (ص) روایت می‌کند و حضرت تکلیف به سوگند می‌کند و باقی ماجرا... (الاسماء المبهمة، خطیب، ج ۵، ص ۳۵۳).

ابن مبارک در کتاب الزهد خود گوید: اخبرنا مجالد بن قیس عن قیس بن ابی حازم عن المستورد بن شداد - احد بنی فهر - قال: قال: كُنْتُ فِي الرَّكْبِ الدِّينِ وَقَفُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَلَى السَّخْلَةِ الْمَيْتَةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَتَرُونَ هَذِهِ هَانَتْ عَلَى أَهْلِهَا حَتَّى أَلْفَوْهَا؟» قَالُوا: مِنْ هَوَانِهَا أَلْفَوْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَالدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ هَذِهِ عَلَى أَهْلِهَا» (الزهد والرفائق، ص ۱۷۷؛ مسند احمد، ج ۲۹، ص ۵۴۲ و ۵۴۸)؛ یعنی دنیا به اندازه یک گوسفند مرده‌ای که صاحبانش آن را دور انداخته‌اند، ارزش ندارد.

یحیی بن آدم از طریق خود روایت کرد به نقل از حفص بن غیاث از مجالد بن سعید و اشعث بن سوار از شعبی که گفت: رسول خدا (ص) به اهل یمن نوشت: زکات (عشر) در

آنچه که از آب باران و چشمه‌ها سیراب می‌شود، یک‌دهم است و در آنچه با وسیله آبیاری می‌شود، نصف یک‌دهم (الخراج، یحیی بن آدم، ص ۱۱۳).

حمیدی در مسند خود از سفیان الثوری از مجالد از شعبی و او از ابوسلمه بن عبدالرحمن از عایشه روایتی نقل می‌کند که می‌گوید عایشه وقتی محمد (ص) را دیده که با دحیه کلبی سخن می‌گفته و حضرت به او گفته است همو جبرئیل بوده است (مسند الحمیدی، ج ۱، ص ۲۹۸؛ نیز بنگرید: طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۵۳).

ابوعبید نامه‌ای از رسول (ص) برای خزاعه نقل می‌کند و گویا برای آن دو سند آورده است؛ یکی از اسماعیل بن مجالد از پدرش (یا اسماعیل بن ابی‌خالد از شعبی) و یکی هم سندی دیگر. متن نامه را هم آورده است (الاموال، ابوعبید، ص ۲۵۸؛ الاموال ابن‌زنجویه، ج ۲، ص ۴۶۳).

ابن سعد از عبدالله بن نمیر همدانی و او از مجالد بن سعید از عامر شعبی از جابر نقل می‌کند که رسول (ص) فرمود: «انی خاتم الف نبیّ او اکثر (طبقات، ج ۱، ص ۱۵۱، چ دار الکتب العلمیه).

ابن سعد از هیشم بن عدی از مجالد بن سعید و زکریا بن ابی‌زائده از شعبی نقل کرده است که رسول (ص) مانند قریش می‌نوشت: باسمک اللهم، تا اینکه آیه «ارکبوا فیها بسم الله» نازل شد، چنین نوشت تا آیه «قل ادعوا لله او ادعوا الرحمن» نازل شد، نوشت بسم الله الرحمن و بعد از نزول آیه «انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم» چنین نوشت (طبقات، ج ۱، ص ۲۰۲).

روایتی این‌گونه نقل شده است: از ... مجالد بن سعید، عن عامر الشَّعْبِيِّ، عن فاطمة بنت قیس، نقل شده است که گفت: «صعد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُنْبَرِ، وَكَانَ لَا يَصْعَدُ إِلَّا يَوْمَ الْجُمُعَةِ»، وَذَكَرَ حَدِيثَ الْجَسَّاسَةِ بِطَوْلِهِ (اسلام زید بن حارثه و غیره من احادیث الشیوخ، ص ۱۵۷، چ دار البشائر).

ابن ابی شیبیه از ابواسامه از مجالد متن نامه‌ای که رسول (ص) برای جد او نوشته و علی بن ابی‌طالب آن را نوشته، به این شرح آورده است: حدثنا أبوأسامة عن (مجالد) قال: كتب رسول الله -صلى الله عليه وسلم- إلى جدي وهذا كتابه عندنا: بسم الله الرحمن

الرحيم من محمد رسول الله إلى عمير ذي مران وإلى من أسلم من همدان، سلام عليكم فإني أحمد إليكم الله الذي لا إله إلا هو، أما بعد (ذلكم)، فإنه بلغنا إسلامكم مرجعنا من أرض الروم، فأبشروا فإن الله قد هداكم بهداه، وإنكم إذا شهدتم أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله وأقمتم الصلاة وآتيتم الزكاة فإن لكم ذمة الله وذمة محمد رسول الله على دماءكم وأموالكم وأرض البون التي أسلمتم عليها سهلها وجبلها و (غبولها) ومراعيها غير مظلومين ولا مضيق عليكم فإن الصدقة لا تحل لمحمد وأهل بيته، وإنما هي زكاة تكون بها أموالكم لفقراء المسلمين، وإن مالك بن مرارة الرهاوي حفظ الغيب وبلغ الخبر وأمرك به يا ذامران خيرا، فإنه منظور إليه، وكتب علي بن أبي طالب والسلام عليكم وليحييكم ربكم (مصنف ابن أبي شيبة، ج ٢٥، ص ٤١١؛ المعجم الكبير، ج ١٧، ص ٥٠).

ابن ابی شیبہ از محمد بن عبید از اسماعیل از مجالد [در واقع پدر از پسر] بن سعید از عامر از عایشه نقل می‌کند: اگر زید زنده بود، پیامبر او را جانشین خود می‌کرد (مصنف ابن ابی شیبہ، ج ٢١، ص ٨٧).

احمد بن حنبل روایتی آخرالزمانی به سند خود نقل می‌کند: از ... حماد بن زید، حدثنا مجالد بن سعید، از شعبی از جابر بن سمرة در باره خطابه حضرت در منی که در آن آمده است: لن يزال هذا الامر عزيزا ظاهرا حتى يملك اثنا عشر كلهم (مسند احمد، ج ٣٤، ص ٤٧٦). مصحح می‌گوید حدیث صحیح است؛ اما اینجا به دلیل مجالد بن سعید، ضعف دارد.

احمد بن حنبل از طریق خود از ابو عقیل ثقفی از مجالد بن سعید از عامر از مسروق از عایشه - سندی که می‌تواند در ساخته‌ها هم استفاده شده باشد - روایت نشستن زنان نزد رسول و درخواست برای نقل «حدیث خرافة» از ایشان را نقل می‌کند؛ که مردی بود جنیان او را بردند و بعد از مدتی برگشت و حکایات غریبی نقل کرد؛ کلمه خرافه از همین جا از اسم این شخص به معنای داستان‌های شگفت یا اعجاب به کار رفت (مسند احمد، ج ٤٢، ص ١٤١).

احمد بن حنبل روایتی در زهد پیامبر (ص) از طریق خود از عباد بن عباد از مجالد بن سعید از شعبی از مسروق از عایشه که گفت: زنی از انصار نزد من آمد و دید که بستر رسول خدا (ص) عبایی تا شده است. او به خانه اش برگشت و برای من بستری فرستاد که پر از پشم بود. رسول خدا (ص) وارد شد و پرسید: این چیست؟ گفتم: فلان زن انصاری نزد من

آمد و بستر شما را دید، پس این را برای من فرستاد. رسول خدا (ص) فرمود: آن را برگردان. من آن را برنگرداندم؛ زیرا دوست داشتم که در خانه‌ام باشد. او سه مرتبه این را به من گفت، سپس فرمود: «ای عایشه، آن را برگردان. به خدا قسم اگر می‌خواستم، خداوند کوه‌های طلا و نقره را با من جاری می‌کرد»؛ سپس من آن را برگرداندم (الزهد، احمد بن حنبل، ص ۱۵، ش ۷۶؛ جزء ابن عرفه، ص ۵۲؛ ترکیه النبی، ص ۷۲).

دارمی به روایت از ابواسامه از مجالد از ابی‌الوداک از ابوسعید خدری، حکایت ساختن اولین منبر را برای پیامبر توسط یک رومی نقل کرده است (مسند الدارمی، ج ۱، ص ۱۸۱).

بلاذری با تعبیر «حدثنی عمرو بن محمد، حدثنا عبدالوهاب بن عطاء الخفاف، عن موسی بن کردم از مجالد بن سعید از شعبی درباره عباس بن عبدالمطلب این روایت را آورده است: قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا رَأَى الْعَبَّاسَ عَمَهُ أَوْسَعَ لَهُ وَقَالَ هَذَا عَمِّي وَبَقِيَّةُ آبَائِي (انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵).

بلاذری تاریخ درگذشت شقران از غلامان رسول (ص) را به نقل از هیثم بن عدی از مجالد از شعبی نقل کرده است: مات شقران في خلافة عمر (انساب، ج ۲، ص ۱۲۲).

بلاذری روایت زیر را از مجالد از شعبی [و او با تعبیر «قالوا»] آورده است: أَلْحَدَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (انساب، ج ۲، ص ۲۵۳).

روایت بلاذری از محمد بن صباح از هشیم از مجالد از شعبی از مغیره که عمداً در آخرین لحظه دفن، انگشتی خود را در قبر انداخت تا ضمن درآوردن آن فرد آخری باشد که داخل قبر شده است. حدثنا محمد بن الصباح، ثنا هشيم، ثنا مجالد، عن الشعبي، عن المغيرة بن شعبه: أنه كان يحدثهم ها هنا، يعني بالكوفة، قال: أنا أقرب الناس عهداً برسول الله صلى الله عليه وسلم. و دفن صلى الله عليه وسلم، فخرج عليّ، فألقيت خاتمي، فقلت: يا أبا الحسن، خاتمي. قال: انزل، فخذته فنزلت، فأخذت الخاتم، و وضعت يدي على اللبن، ثم خرجت (انساب، ج ۲، ص ۲۵۶).

بلاذری به نقل از العمری از هیثم بن عدی از مجالد از شعبی نقل کرده است که رسول خدا، دختر ام قرة الفزاري را به حزن بن ابی‌وهب که نام ابووهب حذیفه بود، داد و گفت: او را به خال من بسپارید (انساب، ج ۱، ص ۲۴۱).

طبری روایتی به نقل از محمد بن عماره از سهل بن عامر از اسرائیل از مجالد از شعبی از مسروق درباره عایشه درباره سادگی غذای رسول (ص) نقل کرده است (تهدیب الآثار، ج ۱، ص ۲۷۵).

بَعُوَی از طریق خود از هشیم بن بشیر از مجالد از شعبی از اشعث بن قیس که داستان آمدنش را نزد رسول (ص) همراه با وفد کننده بیان کرده است. رسول (ص) به او گفتند: هل لك من ولد؟ فقلت: غلام ولد لي مخرجي إليك من ابنة فلان ولوددت [أن لي مكانة] شیع القوم مكانه، فقال النبي (ص) لا تقولن ذلك فإن فيهم قرّة أعین وأجراً إذا قبضوا [ولئن قلت ذلك]: فإنهم لمحببته محزنة؛ از من پرسیدند: آیا فرزندی داری؟ گفتم: پسری دارم که از دختر فلان به دنیا آمده است و آرزو می‌کردم که به جای او، مردمی سیر شوند. پیامبر (ص) فرمود: این را نگو؛ زیرا در فرزندان، آرامش چشم و پاداشی است هنگامی که از دنیا می‌روند. اگر چنین بگویی، موجب ترس و غم خواهد شد (معجم الصحابه بغوی، ج ۱، ص ۱۹۰).

ابن القاص (م ۳۳۵) از پدرش از مجالد از شعبی از مسروق از عایشه نقل می‌کند: هر زمانی که رسول (ص) از خانه خارج می‌شد، این دعا را می‌خواند: «اللهم إني أعوذ بك أن أزل أو أضل أو أظلم أو أظلم أو أجهل أو يجهل علي» (ادب القاضی، ج ۱، ص ۱۶۱).

روایت دیگری به نقل از اسماعیل بن ابی خالد از مجالد بن سعید از شعبی از ثابت بن قطنه از عبدالله بن مسعود در دعوت به طاعت و جماعت و نسبتاً طولانی آمده است (الشریعه، آجری، ج ۱، ص ۲۹۸؛ مجموع فیه مصنفات ابی جعفر ابن البختری، ص ۳۱۲، ش ۳۸۵).

طبرانی به سند خود از ... محمد بن فضیل از مجالد از شعبی از جابر، روایت نهی رسول (ص) از عمل لقاح و به دست نیامدن محصول خرما و اینکه رسول فرمود: «ما أنا بزّاع ولا صاحب نخل، لّقحوا» را نقل کرده است (المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۳۰۶).

طبرانی به سند خود از احمد بن بشیر همدانی از مجالد از وبره بن عبدالرحمن از ابن عمر، حدیث بیماری دختر رسول (ص) و توصیه ایشان به ماندن عثمان کنار او را آورده است. طبرانی می‌نویسد: این حدیث جز از ابن وبره، جز این مجالد و جز از احمد بن بشیر نقل شده و متفرد به همین هاست (المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۵۴).

طبرانی از طریق محمد بن عبدوس بن کامل از عبدالله بن عمر بن ابان از عبیده بن اسود همدانی از مجالد از ویره بن عبدالرحمن مسلی از عبدالله بن عمر از عمر بن خطاب، داستان مردی را می‌گوید که نزد رسول (ص) آمد و از ایشان خواست اسلام را تعریف کند که چیست؟ (المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۲۳۷).

طبرانی به سند خود از سیف الثمالی از مجالد بن سعید از شعبی از ابن عباس از رسول (ص) که فرمود: «إِيَّاكَ وَمُشَارَةَ النَّاسِ، فَإِنَّهَا تُدْفِنُ الْعُرَّةَ وَتُظْهِرُ الْعَوْرَةَ» (المعجم الصغير، ج ۲، ص ۲۱۷)؛ یعنی از نزاع و درگیری با مردم بپرهیز؛ زیرا این کار خوبی‌ها را دفن می‌کند و عیوب را آشکار می‌سازد.

اخبار ابوبکر

طبری از طریق شگفت خود به سیف، نقل می‌کند که او از مجالد بن سعید نقل کرد: وقتی اسامة بن زید حرکت کرد، تمام زمین پر از کفر شد و کفر در آن شعله ور شد، و اکثریت کافر شدند به جز قریش و بنی ثقیف (طبری، ج ۳، ص ۲۴۲).

طبری به نقل از هشام کلبی و او از ابومخنف نقل کرده است که مجالد بن سعید حدیث کرد مرا از شعبی که گفت: بنوبقیله متن نامه خالد بن ولید را به اهالی مداین برای من روایت کردند: مِنْ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ إِلَى مَرَاذِبَةِ أَهْلِ فَارِسَ، سَلَامٌ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعِ الْهُدَىٰ أَمَّا بَعْدُ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّ خِدْمَتَكُمْ، وَسَلَبَ مُلْكَكُمْ، وَوَهَنَ كَيْدُكُمْ وَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى صَلَاتِنَا، وَاسْتَقْبَلَ قِبَلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا، فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ مَا لَنَا، وَعَلَيْهِ مَا عَلَيْنَا أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا جَاءَكُمْ كِتَابِي فَأَبْعَثُوا إِلَيَّ بِالرُّهْنِ، وَاعْتَقِدُوا مِنِّي الذِّمَّةَ، وَالْأَفْوَذَ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لِأَبْعَثَ إِلَيْكُمْ قَوْمًا يُحِبُّونَ الْمَوْتَ كَمَا تُحِبُّونَ الْحَيَاةَ فَلَمَّا قَرَأُوا الْكِتَابَ، أَخَذُوا يَتَعَجَّبُونَ، وَذَلِكَ سَنَةٌ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ. و این در سال ۱۲ بود (طبری، ج ۳، ص ۳۴۶؛ الاموال ابو عبید، ص ۴۲ و ۱۰۴؛ الاموال ابن زنجویه، ج ۱، ص ۱۳۶).

بلاذری از رفاعی از عمویش از مجالد از شعبی نقل می‌کند: ابوبکر دست دزدی را به دلیل دزدی سپری که پنج درهم ارزش داشت، قطع کرد (انساب، ج ۱۰، ص ۷۴).

روایتی هم مجالد از عبدالله بن جابر احمسی از عمه‌اش به نام زینب درباره مکالمه‌ای نقل می‌کند که میان او ابوبکر در منی واقع شده است (تاریخ واسط، ص ۲۰۷).

اخبار و سیره عمر بن خطاب

طبری با سند خود از سیف و او از مجالد بن سعید از شعبی نقل می‌کند: اهل فارس [در قادسیه] ۱۲۰ هزار نفر بودند و سی فیل همراه خود داشتند و با هر فیلی، چهارهزار نفر بودند (طبری، ج ۳، ص ۵۳۵). عبارت ابن عساکر با سند خودش - که البته سیف در آن نیست - از اسحاق بن بشر و او با تعبیر «حدثنی ابومخنف» از [در عربی: «علی»] مجالد بن سعید از شعبی این است: أن الأعاجم كانوا يوم القادسية مائة ألف وعشرين ألفاً، معهم ثلاثون فيلاً مع كل فيل أربعة آلاف ... (تاریخ دمشق، ج ۴۶، ص ۳۸۴).

یعقوب بن ابراهیم انصاری (م ۱۸۲) از ابویوسف نقل می‌کند که گفت: حدثنا مجالد بن سعید عن الشعبی که عمر نامه‌ای به سعد بن ابی وقاص نوشت و گفت: إِنِّي قَدْ أَمَدَدْتُكَ بِقَوْمٍ فَمَنْ أَتَاكَ مِنْهُمْ قَبْلَ أَنْ تَتَفَقَّأَ الْقَتْلَى فَأَشْرِكُهُ فِي الْغَنِيمَةِ (الرد علی سیر الاوزاعی، ص ۵؛ السیر الصغیر، محمد بن حسن شیبانی، ص ۹۹، ش ۳۶)؛ یعنی تا وقتی جنازه‌های عجم‌ها روی زمین متلاشی نشده، هر کسی از راه رسید، سهم غنایم‌ش را بدهید.

عبدالرزاق از هشیم از مجالد بن سعید از شعبی نقل کرده است که گفت: برای مسلمانانی که نزد تو آمده‌اند، تا زمانی که کشته‌های فارس [ایرانیان] از هم متلاشی نشده است: كَتَبَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ إِلَى سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَنْ أَقْسِمَ لِمَنْ وَافَاكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَا لَمْ يَتَفَقَّأَ قَتْلَى فَارِسٍ (مصنف، ج ۵، ص ۵۳۳).

ابویوسف، حدثنا مجالد بن سعید عن عامر الشعبی. حکایت درخواست عمر دو دهقان از عراق که یکی را حذیفه بن یمان و دیگری را عثمان بن حنیف با مترجم فرستادند. او کیفیت گرفتن خراج را از آنان پرسید (الخراج، ابویوسف، ص ۴۸).

ابویوسف، حدثنا المجالد بن سعید از شعبی، درباره مشورت عمر با صحابه پیامبر درباره اموالی که از فتوحات به دست آمده و چگونگی تقسیم آن. مجالد می‌گوید: من عمه‌ای داشتم که دوپست [درهم] به او دادند (الخراج، ابویوسف، ص ۵۵ - ۵۶؛ الاموال ابن زنجویه، ج ۲، ص ۴۹۹).

ابوعبید از اسماعیل پسر مجالد بن سعید از پدرش از شعبی، روایتی درباره تقسیم غنایم عراق و شام و پول خراج در مشورت با صحابه نقل می‌کند که به غیر از روایت قبلی از

ابویوسف است؛ اما درباره مبالغی است که برای برخی صحابه اختصاص یافته است: دوازده هزار برای عایشه و برای سایر زنان ده و برای علی بن ابی طالب پنج هزار و ... (الاموال، ابوعبید، ص ۲۸۶؛ فتوح البلدان، ص ۴۳۱).

ابویوسف، حدثنا المجالد بن سعید از شعبی درباره خبر ارسال عتبه بن غزوان به بصره پیش از رفتن سعد بن وقاص به کوفه و بنای مسجد و قصر در آنجا (الخراج، ابویوسف، ص ۷۳).

ابویوسف، حدثنا مجالد بن سعید عن عامر الشعبي، خبر ارسال نامه عمر به مردم کوفه که یکی از بهترین‌ها را نزد من بفرستید. همین‌طور بصره و شام و کسانی که آمدند. از کوفه عثمان بن فرقد، از شام معن بن یزید و از بصره حجاج بن علاط. سپس عمر آنها را به خراج منطقه خودشان گماشت (الخراج، ابویوسف، ص ۱۲۶).

ابویوسف قال: و حدثني المجالد بن سعید از عامر از محرز بن ابی هریره، خبر اینکه عمر صحابه را جمع کرد و به آنان گفت: اگر شما به من کمک نکنید، چه کسی به من کمک خواهد کرد... آن‌گاه ابوهریره را به بحرین و هجر فرستاد (الخراج، ابویوسف، ص ۱۲۷؛ الاموال ابن زنجویه، ج ۲، ص ۶۰۶).

محمد بن حسن شیبانی از ابویوسف از المجالد بن سعید عن الشعبي که گفت: انّ عمر بن الخطاب جعل أهل السواد، الذمة (السير الصغير، ص ۹۵)؛ یعنی مردمان سواد عراق را از طبقه «ذمیان» [اهل ذمه] قرار داد.

یحیی بن آدم در خراج از طریق خود به نقل از حسن بن صالح از مجالد بن سعید آورده است: با مردمان حیره بر این اصل مصالحه شد که مبلغی را بپردازند، بر اساس آنچه خودشان میان خود تقسیم می‌کنند، اما سرانه رجال در کار نباشد (الخراج، یحیی بن آدم، ص ۵۰).

ابوعبید از اسماعیل بن مجالد بن سعید و او از پدرش مجالد بن سعید از شعبی نقل کرده است که عمر برای مساحی عراق، عثمان بن حنیف را فرستاد (الاموال، ابوعبید، ص ۸۸؛ الاموال ابن زنجویه، ج ۱، ص ۲۱۴). این خبر از طریق فرزند مجالد نقل شده که نکته تازه‌ای است.

بلاذری می‌گوید: عبدالله بن صالح از کسی که به او اعتماد داشت، از مجالد بن سعید از شعبی نقل کرد که گفت: مسلمانان در روز فتح مداین، کنیزانی از کنیزان کسری را که از نقاط مختلف آورده شده بودند، گرفتند. آنها برای او کار می‌کردند و مادرم یکی از آنها بود. او گفت: مسلمانان در آن روز کافور را برداشتند و در دیگ‌های خود انداختند و گمان می‌کردند که نمک است (فتوح البلدان، ص ۲۵۹).

ابن ابی خيثمه از طریق خود که نقصی هم در نام پدر یکی از افراد سند دارد و او از قضا کسی است که از مجالد بن سعید روایت را نقل کرده و در اصل او هم از شعبی و از مسروق می‌گوید: وقتی عمر بالای منبر از زیاد شدن مهریه زنان سخن گفت...، کسی به او گفت قرآن محدودیتی در این باره ندارد و او از حرف خود برگشت (التاریخ الکبیر، ابن ابی خيثمه، ج ۳، ص ۱۱۶؛ الفقیه و المتفق، خطیب، ج ۱، ص ۳۷۰).

ابن ابی الدنیا از طریق فضل بن اسحاق و او از ابواسامه از مجالد بن سعید از عامر شعبی از ربیع بن حراش روایتی نقل کرده است که همراه چند نفر از عطفان نزد عمر آمدیم و بحث شعر شد و او سؤال کرد کدام یک از شعرای شما، بهتر است تا آخر خبر... (الاشراف فی منازل الاشراف، ابن ابی الدنیا، ص ۳۰۷، ش ۴۳۹).

ابوالفضل زهری (م ۳۸۱) از طریق خود نقل می‌کند از مجالد بن سعید از عامر، یعنی شعبی از ابن عباس که پدرش عباس به او گفت: می‌بینم که عمر بن خطاب تو را می‌خواند و به خود نزدیک می‌کند و با تو مشورت می‌نماید. سه نکته را رعایت کن: دروغ از تو نشنود، سرّی را افشا نکن و غیبت کسی را نزد او مکن. شعبی گوید به ابن عباس گفتم: هر کدام از این سه، از هزار نکته بهتر است. گفت: از ده هزار نکته (حدیث ابی الفضل الزهری، ص ۴۰۲؛ مصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۱۴، ص ۱۸۹).

ابن بطة به سند خود... از مجالد بن سعید نقل می‌کند از عامر «شعبی» از زیاد بن حدیر که عمر گفت: سه چیز زمان را فاسد می‌کند: امام گمراه، لغزش عالم و جدال منافق به کمک قرآن (الابانة الکبری، ج ۲، ص ۵۲۸، ش ۶۴۳). طبع روایت به دوره‌های بعد از عمر می‌ماند.

ابن عساکر به سند خود از مجالد بن سعید همدانی از عامر شعبی از مکحول از مردی که گفت: ما در مسجد در حلقه عمر بن خطاب نشستیم و از فضایل قرآن سخن

می‌گفتیم. بعد هم حدیثی در شگفتی «بسم الله الرحمن الرحيم» گفت (تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۲۱۶).

ابوعبید به نقل از عباد بن عباد از مجالد بن سعید از شعبی از سوید بن غفله، درباره سفر عمر به شام حدیثی شگفت نقل کرده است؛ مردی یهودی آمد و گفت مسلمانی او را مضروب کرده است. عمر عصبانی شد و به صهیب گفت آن مسلمان را بیاورند. وقتی آوردند، معلوم شد این یهودی، زنی را که سوار الاغ بوده، قصد انداختن او را داشته که عاقبت افتاده و یهودی هم روی او افتاده است. عمر داستان را روبرو کرد. وقتی دید درست است، آن یهودی را به دار آویخت (این خلاصه روایت است). سپس سوید می‌گوید: فذلک الیهودی اول مصلوب رأیته صلب فی الاسلام (الاموال ابو عبید، ص ۲۳۵؛ الاموال ابن زنجویه، ج ۱، ص ۴۳۴، ش ۷۰۸).

در سنن سعید بن منصور روایتی از مجالد از شعبی آمده است که عمر یکی از اصحابش را نیافت. از اطرافیان خواست به خانه او بروند. وقتی رفتند، دیدند در خانه باز است. وارد شدند، دیدند که همسرش چیزی در ظرفی ریخته و به او می‌دهد تا آخر خبر (سنن، سعید بن منصور، ج ۷، ص ۳۹۲). می‌دانیم که شعبی باید این قبیل نقل‌ها درباره عمر را با واسطه نقل کند که اینجا نامی از این واسطه نیست.

ابن ابی‌شیبه از طریق خود از مجالد بن سعید از شعبی از مسروق نقل می‌کند عمر را دیدم، گفت: تو کیستی؟ گفتم: مسروق بن الاعدع. عمر گفت: از پیامبر شنیدم که «الاعدع» شیطان است (مصنف عبدالرزاق، ج ۱۴، ص ۲۹۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸۸-۳۸۹، چ الرساله)؛ سپس عمر او را مسروق بن عبدالرحمان نامید.

ابن شبه خبری از محمد بن بکار از حبان بن علی از مجالد بن سعید از ابو برده اشعری از پدرش ابوموسی نقل می‌کند. او می‌گوید: همراه عمر به بازار رفته و عمر به یک خرمافروش گفته است خرماها را پخش یا باز کند، این برای بازار بهتر است. باز غلام دیگری را دید که پارچه می‌فروخت. به او هم گفت اگر پارچه کوچک است، باز کن. هر دو اعتراض کردند که این فریب دادن مردم است؛ اما عمر گفت: این فقط بازار است، هر کسی خواست می‌خرد (تاریخ المدینه المنوره، ج ۲، ص ۷۴۸).

ابن شبه از ابوبکر علیمی از علی بن محمد از حبان بن موسی و علی بن مجاهد از مجالد بن سعید از شعبی نقل می‌کند که سعد وقاص [وقتی حاکم کوفه بود] جریر بن عبدالله را نزد عمر فرستاد. اشعث از جریر خواست تا نزد عمر از شرحبیل بد بگوید؛ چون جایگاه بلندی در کوفه داشت و این سبب نگرانی اشعث بود. وقتی جریر نزد عمر آمد، از مردم سؤال کرد. گفت: آنها مانند ترکه‌های حصیر هستند؛ برخی پیچ خورده و بی‌فایده و برخی ایستاده و مفید. سعد پیشاپیش آنهاست و کجی‌هایشان را راست می‌کند و از آنها محافظت می‌کند... از اطاعت مردم پرسید؟ گفت نماز سر وقت خوانده شده و زکات هم پرداخت می‌شود. عمر گفت پس اطاعت هم هست. عمر به سعد نوشت زبراء و شرحبیل را نزد او بفرستد. او فرستاد؛ زبراء را در مدینه نگاه داشت و شرحبیل را به شام فرستاد که جایگاه بلندی در آنجا یافت (تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۳، ص ۸۱۹ - ۸۲۰). به هر حال شرحبیل از کوفه دور شده است.

بلاذری از حسن بن عمر زیادی از اسماعیل بن مجالد، از پدرش مجالد از شعبی که گفت: عمرو بن معدی کرب، بعد از قادسیه نزد عمر آمد و عمر از او درباره «رضاء الناس به» پرسید. او هم ستایش کرد... (انساب، ج ۱۰، ص ۲۱).

فاکهی به نقل از عبدالجبار از سفیان الثوری از مجالد از شعبی که گفت: حدّثنا عبدالجبار، قال: ثنا سفیان، عن مجالد، عن الشَّعْبِيِّ، قال: سألنا المهاجرین: من أين تعلّمتم الكتابة؟ قالوا: من أهل الحيرة. فسألنا أهل الحيرة: من أين تعلّمتم؟ قالوا: من أهل الأنبار. وقال غيره: فسألنا أهل الأنبار: من أين تعلّمتم؟ قالوا: نزل علينا رجلان من طيء يقال لأحدهما: مرامر بن مروة، وللآخر: عامر بن سدره، فأخذنا ذلك منهما. وأول من أعطى العبيد بمكة وسوى بين العبد والحرّ في العطاء: عمر بن الخطّاب - رضي الله عنه (اخبار مکه، فاکهی، ج ۳، ص ۲۱۴).

ابن قتیبه از هیثم بن عدی از مجالد بن سعید از شعبی نقل می‌کند که عمر به جون گفت شترت چه شد؟ گفت: در بطحان افتاد و پایش شکست، او را ذبح کردم. گفت: به من نشان بده. آمد و دور شتر گشت و گفت این شتر نه آن قدر لاغر است که گوشتش سخت شود، نه آن قدر چاق که رگ‌هایش پر خون باشد، نه در حالی است که گوشتش خوشمزه و نرم باشد. بعد گفت: دلما برای گوشت تنگ شده بود (المسائل و الاجوبه، ابن قتیبه، ص ۷۲).

فسوی از ابوبکر حُمیدی و او از سفیان نقل کرده که گفت: حدیث کرد ما را مجالد بن سعید از شعبی که شنیدم از قبیصة بن جابر که گفت: با عمر مصاحبت کردم، فَمَا رَأَيْتُ رَجُلًا أَقْرَأَ لِكِتَابِ اللَّهِ وَلَا أَفْقَهَ فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا أَحْسَنَ لِدَارِسِهِ مِنْهُ (المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۴۵۷).

بلاذری از ابوعبید از عباد بن عباد از مجالد از مسروق نقل کرده است که عمر گفت: حسب المرء، دینه، و مروءته خلقه، و اصله عقله (انساب، ج ۱۰، ص ۳۱۲).

بلاذری از مدائنی از محمد بن صالح از مجالد از شعبی که کسی به عمر گفت اتق الله و عمر در مقابل کسی که آن شخص را از این رفتار با خلیفه نهی کرد، گفت: دعه، فلا خیر فیهم إذا لم یقولوها، و لا خیر فینا إذا لم تقل لنا (انساب، ج ۱۰، ص ۳۱۳).

بلاذری از ابن ابی شیبہ از محمد بن عبدالله اسدی از حسان از مجالد از شعبی روایت مبدأ قراردادن هجرت توسط عمر را به تفصیل آورده است (انساب، ج ۱۰، ص ۳۲۱). بلاذری چند روایت دیگر هم با اسنادی مشابه و در نهایت از مجالد از شعبی درباره عمر نقل کرده است (ج ۱۰، ص ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۹، ۳۷۵، ۴۵۲)؛ همچنین درباره عبدالله بن عمر نقل می‌کند: «حدیث رسول در ستایش از جد آل خطاب زید بن عمرو که «یبعث یوم القیامة امة واحدة» (انساب، ج ۱۰، ص ۴۶۷ - ۴۶۸)

وکیع در اخبار القضاة به منازعه‌ای میان ابی بن کعب و عمر می‌پردازد که زید بن ثابت حَکَم قرار گرفت و در نهایت عمر قسم خورد هیچ حقی برای ابی بن کعب در زمین او نیست (اخبار القضاة، ج ۱، ص ۱۰۹).

ابن زبر ربعی از طریق خود از ... اسماعیل بن زکریا از مجالد از شعبی نقل می‌کند که عمر گفت: لا کنیسة فی الاسلام (شروط النصارى، ص ۲۰، ش ۵).

اخبار عثمان

ابن الاعرابی به طریق خود از قرآن بن تمام از مجالد بن سعید از شعبی سخنی درباره دوستی شدید قریش به عثمان سخن می‌گوید و اینکه زنان وقتی بچه‌های خود را می‌رقصانند، می‌گفتند: «أُحِبُّكَ وَالرَّحْمَنِ حُبَّ قُرَيْشِ عُثْمَانَ» (معجم ابن الاعرابی، ج ۲، ص ۴۶۱).

طبری به نقل از حسین بن عیسی از پدرش از مجالد بن سعید همدانی از عامر شعبی خبری درباره اینکه عثمان ۲۲ شبانه‌روز در حصر بود و صبح روز ۱۸ ذی حجه بیست و پنجمین سال وفات رسول الله (ص) کشته شد، آورده است (طبری، ج ۴، ص ۴۱۶). این تاریخ‌گذاری که سال را از وفات رسول (ص) حساب کرده، جالب است.

طبری در اخبار کشته شدن عثمان از طریق خود نقل می‌کند از مجالد بن سعید از یسار بن ابی کرب - ابوکرب عامل عثمان بر بیت المال بود - و یسار از پدرش که گفت: عثمان میان مغرب و عشا دفن شد و کسی جز مروان بن حکم و سه نفر از موالی او و دخترش به عنوان پنجمین نفر، حاضر نبود. این دختر با صدای بلند ندبه می‌کرد. مردم هم سنگ برداشته و «نعثل نعثل» می‌گفتند و نزدیک بود سنگسار کنند. مردم می‌گفتند: باغ باغ، و عثمان را در باغی [خارج از بقیع] دفن کردند (طبری، ج ۴، ص ۴۱۲). خبر مهمی است.

ابن عبدالحکم مصری (م ۲۵۷) از عبدالحمید بن ولید از ابوعبدالرحمن از مجالد از شعبی نقل می‌کند که در زمان عثمان، عمار بن یاسر وارد مصر شد و عثمان او را برای کاری به آنجا فرستاده بود. مصریان تنها یک حدیث از او دارند (فتوح مصر و المغرب، ص ۱۲۰).

ابن شبه از احمد بن معاویه نقل می‌کند که او از اسماعیل بن مجالد بن سعید نقل کرد - این خبر آشکارا از مجالد نیست، بلکه از پسر اوست - که ولید بن عقبه نامه‌ای به عثمان نوشت و او را علیه ابن مسعود تحریک کرد. این سبب شد عثمان او را از کوفه به مدینه آورد و دستور داد عطای سه سال او را به وی ندهند (تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۳، ص ۱۰۴۹).

آجری به نقل از سند خود از ... ابومحبر بن قحذم از مجالد بن سعید از شعبی نقل کرده است که وقتی عثمان کشته شد، کعب بن مالک انصاری در رثای او این شعر را سرود ... (الشریعه، ج ۴، ص ۱۹۶۲-۱۹۶۳، ش ۱۴۳۷).

اخبار امام علی (ع)

بلاذری از عباس بن هشام کلبی از پدرش از ابومخنف از ابی‌روق الهمدانی و از المجالد بن سعید از شعبی، درباره بیعت مردم با امام بعد از قتل عثمان نقل می‌کند: **أَنَّ عُمَانَ بْنَ عَفَّانٍ - رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ - لَمَّا قُتِلَ أَقْبَلَ النَّاسَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ**

لیبایعوه ومالوا إِلَيْهِ فمدوا يده فكفها، وبسطوها فقبضها وَقَالُوا: بايع فإنا لا نرضى إلا بك ولا نأمن من اختلاف النَّاس وفرقتهم. فبايعه النَّاس وخرج حَتَّى صعد المنبر. وأخذ طلحة بن عُبَيْد الله وَالزُّبَيْر بن العوام مفتاح بيت المال، وتخلفا عن البيعة، فمضى الأشر حَتَّى جاء بطلحة... (انساب، ج ۲، ص ۲۰۶).

خرائطی به نقل از سعد بن یزید و او از هیثم بن جمیل و او از عباد از المجالد بن سعید از عمیر بن زودی نقل کرده است که علی بن ابی طالب گفت: «لَيْسَ لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ قَتَلَ عُثْمَانَ لَا أَذْخُلُهَا، وَإِنْ لَمْ يَدْخُلِ النَّارَ إِلَّا مَنْ قَتَلَهُ لَا أَذْخُلُهَا». فَأَكْثَرَ النَّاسُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ قَدْ أَكْثَرْتُمْ فِيَّ وَفِي عُثْمَانَ، وَاللَّهِ قَتَلَهُ، وَأَنَا مَعَهُ». قَالَ عَبَّادُ: يَعْنِي: قَتَلَهُ اللهُ، وَيَقْتُلُنِي مَعَهُ (مساویء الاخلاق، ص ۸۵، ش ۱۶۹؛ تاریخ دمشق، ج ۳۹، ص ۴۵۷).

ابن ابی‌الدنیا از خالد بن خدّاش از حماد بن زید از مجالد بن سعید نقل می‌کند که علی (ع) روز جمل گفت: «لیتینی متُّ قبل هذا اليوم بكذا وكذا» (المتمین، ص ۴۲، ش ۵۰).

طبری به نقل از ابومخنف و با تعبیر حدیثی المجالد بن سعید، عن الشعبي، از زیاد بن نصر حارثی خبری درباره اجتماع حکمین در دومة الجندل نقل می‌کند که مفصل (دو صفحه) است (طبری، ج ۵، ص ۶۷-۶۸). مشابه این روایت را نصر بن مزاحم به نقل از مجالد از شعبی از زیاد بن نصر یعنی همان راوی که طبری اصل واقعه را از او نقل کرده، آمده است: زیاد بن نصر روایت کرده که علی (ع) چهارصد نفر را فرستاد و شریح بن هانی حارثی را بر آنها گماشت و عبدالله بن عباس را برای امامت نماز و رسیدگی به امورشان فرستاد و ابوموسی اشعری نیز با آنها بود. معاویه عمرو بن عاص را با چهارصد نفر فرستاد. هرگاه علی (ع) نامه‌ای می‌نوشت، اهل کوفه نزد عبدالله بن عباس می‌آمدند و می‌پرسیدند: «امیر المؤمنین چه نوشته است؟» و اگر او چیزی را پنهان می‌کرد، به او می‌گفتند: «چرا از ما پنهان می‌کنی؟ او درباره چنین و چنان نوشته است». سپس فرستاده معاویه نزد عمرو بن عاص می‌آمد و معلوم نمی‌شد که برای چه آمده و به چه دلیل رفته است و اطراف او همه‌ای نمی‌شنیدند. ابن عباس اهل کوفه را به دلیل این موضوع توبیخ کرد و گفت: «وقتی فرستاده‌ای می‌آید، شما می‌پرسید: برای چه آمده؟ اگر چیزی را پنهان کند، می‌گویید: چرا از ما پنهان می‌کنی؟ او درباره چنین و چنان آمده است. بنابراین شما همواره در حال پرسیدن و پیگیری هستید تا همه چیز را بفهمید و هیچ رازی برای شما باقی نمی‌ماند». سپس آنها داوران را بین خود آزاد

گذاشتند و نظر ابوموسی به ابن عمر بود و می‌گفت: «به خدا قسم، اگر توانستم، سنت عمر را زنده خواهم کرد» (وقعة صفین، ص ۵۳۴).

ابن ابی‌الدنیا از طریق خود ... از مجالد بن سعید روایتی درباره آمدن ابن بجره اشجعی و ابن ملجم برای قتل امام علی (ع) نقل کرده است: ابن بجره اشجعی و ابن ملجم همراه با دو شمشیر آمدند و کنار در نشستند. وقتی علی (رضی الله عنه) بیرون آمد و برای نماز ندا داد، آن دو مرد به سوی او حمله کردند و ضربه زدند. یکی از آنها خطا کرد و شمشیرش به دیوار برخورد کرد؛ اما دیگری به علی (رضی الله عنه) اصابت کرد. آنها فرار کردند؛ ابن بجره به سمت منطقه کنده فرار کرد و ابن ملجم به سمت بازار رفت. او (ابن ملجم) دستگیر شد و نزد علی (رضی الله عنه) آورده شد. علی (رضی الله عنه) گفت: او را زندانی کنید (مقتل علی بن ابی طالب، ص ۳۱، ش ۱۷).

ابن ابی‌الدنیا از طریق خود از المجالد بن سعید نقل می‌کند که وقتی علی (ع) درگذشت، کسی را به جانشینی تعیین نکرد. شعبی برایم روایت کرد که زحر بن قیس جعفی به من گفت: علی (رضی الله عنه) مرا با چهارصد نفر از اهل عراق فرستاد و ما را دستور داد که در مداین اقامت کنیم. به خدا سوگند، ما در حال غروب خورشید در جاده نشسته بودیم که سواری با سرعت به سوی ما آمد. از او پرسیدیم: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از کوفه. پرسیدیم: کی بیرون آمدی؟ گفت: امروز. پرسیدیم: چه خبر؟ گفت: «امیرالمؤمنین برای نماز صبح به مسجد رفت که ابن بجره و ابن ملجم به او حمله کردند و یکی از آنها به او ضربه‌ای زد که از آن ممکن است زنده بماند یا بمیرد». سپس رفت. عبدالله بن وهب السبائی دستانش را به آسمان بلند کرد و گفت: الله اکبر، الله اکبر. به او گفتم: چه شده است؟ گفت: اگر این مرد به ما می‌گفت که مغز علی (رضی الله عنه) بیرون آمده، می‌دانستم که امیرالمؤمنین نمی‌میرد تا اینکه عرب‌ها را با عصایش هدایت کند. به خدا سوگند، ما همان شب را نگذرانده بودیم که نامه‌هایی از حسن بن علی به من رسید. حسن بن علی به زحر بن قیس نوشت: از عبدالله حسن امیرالمؤمنین به زحر بن قیس، پس از این بیعت را از کسانی که پیش تو هستند بگیر. ما گفتیم: چه گفتی؟ او گفت: گمان نمی‌کردم که علی (رضی الله عنه) بمیرد (مقتل علی بن ابی طالب، ابن ابی‌الدنیا، ص ۸۳، ش ۹۷؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۵۱۶، چ بشار؛ تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص ۴۴۴). در طریق خطیب، زیاد البکائی از مجالد بن سعید این روایت را نقل می‌کند.

ابن ابی شیبه به نقل از ابواسامه از حماد بن زید از مجالد بن سعید از عمیر بن زوذی از خطبه امام علی (ع) و قطع کردن آن توسط خوارج یاد می‌کند. روایت این است: حدثنا أبو أسامة قال: حدثنا حماد بن زید قال: حدثنا (مجالد) بن سعید عن عمیر بن (زوذی) أبي (كثیر) قال: خطبنا علي يوماً، فقام الخوارج فقطعوا عليه كلامه، قال: فنزل فدخل ودخلنا معه، فقال: ألا أني إنما أكلت يوم أكل الثور الأبيض، ثم قال: مثلي مثل (ثلاثة) أنوار (وأسد) اجتمعن في أجمعة: أبيض وأحمر وأسود، فكان إذا أراد شيئاً منهن اجتمعن فامتنعن منه. فقال للأحمر والأسود: إنه لا يفضحننا في أجمتنا هذه إلا مكان هذا الأبيض، فخليا (بيني وبينه) حتى أكله، ثم أخلوا أنا وأنتما في هذه الأجمعة، فلونكما على لوني ولوني على لونكما، قال: ففعلاً، قال: فوثب عليه فلم (يلبثه) أن قتله. قال: فكان إذا أراد أحدهما اجتماعاً، فامتنعا منه، (فقال) للأحمر: يا أحمر، إنه لا يشهرنا في أجمتنا هذه إلا مكان هذا الأسود، فخل بيني وبينه حتى أكله، ثم أخلوا أنا وأنت، فلوني على لونك ولونك على لوني، قال: فأمسك عنه فوثب عليه فلم يلبثه أن قتله، ثم لبث ما شاء الله. ثم قال للأحمر: يا أحمر إني أكلك، قال: تأكلني، قال: نعم، قال: أما لا فدعني حتى أصوت ثلاثة أصوات، ثم شأنك بي قال: فقال: ألا إني إنما أكلت يوم أكل الثور الأبيض، قال: ثم قال علي: ألا وإني إنما (وهنت) يوم قتل عثمان (مصنف، ابن ابی شیبه، ج ۲۱، ص ۵۶۷؛ نیز بنگرید بدون بخش اول که مربوط به خوارج است، در: تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۴، ص ۱۲۳۳ - ۱۲۳۴).

۶۲۳

آینه پژوهش | ۲۰۹
سال ۳۵ | شماره ۵
آذر و دی ۱۴۰۳

ابواسامه از حماد بن زید از مجالد بن سعید از عمیر بن (زوذی) ابو (کثیر) [و در سند فسوی: سلیمان بن حرب از حماد بن زید از مجاد از عمیر] روایت کرده که گفت: روزی علی برای ما خطبه می‌خواند و خوارج برخاستند و سخنش را قطع کردند. او پایین آمد و داخل شد و ما هم با او داخل شدیم. سپس گفت: آگاه باشید که من زمانی از بین رفتم که گاو سفید خورده شد. سپس گفت: مثال من مانند سه گاو و یک شیر است که در یک بیشه جمع شده‌اند: سفید، قرمز و سیاه. هرگاه شیر می‌خواست یکی از آنها را شکار کند، همه با هم مقاومت می‌کردند. شیر به گاو قرمز و سیاه گفت: ما را در این بیشه فقط جای این گاو سفید رسوا می‌کند. بگذارید او را بخورم، سپس من و شما دو نفر در این بیشه خواهیم بود. رنگ شما مثل رنگ من و رنگ من مثل رنگ شماست. آنها موافقت کردند. شیر به گاو سفید حمله کرد و آن را کشت. هرگاه شیر می‌خواست یکی از آن دو گاو باقی‌مانده را شکار کند، آنها با هم مقاومت می‌کردند. سپس شیر به گاو قرمز گفت: ای گاو قرمز، ما را در این بیشه فقط جای این گاو سیاه رسوا می‌کند. بگذارید او را بخورم،

سپس من و تو خواهیم بود. رنگ من مثل رنگ تو و رنگ تو مثل رنگ من است. گاو قرمز موافقت کرد. شیر به گاو سیاه حمله کرد و آن را کشت. پس از مدتی، شیر به گاو قرمز گفت: ای گاو قرمز، من تو را خواهم خورد. گاو قرمز گفت: مرا خواهی خورد؟ شیر گفت: بله. گاو قرمز گفت: پس اجازه بده سه بار فریاد بزنم، سپس هر کاری می‌خواهی بکن. سپس گفت: آگاه باشید که من زمانی از بین رفتم که گاو سفید خورده شد. علی سپس گفت: آگاه باشید که من زمانی ضعیف شدم که عثمان کشته شد.

ابن شبه گوید: حَدَّثَنَا حَيَّانُ بْنُ بَشْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ مُجَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عُمَيْرِ بْنِ رُوزِيٍّ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَهُوَ يَخْطُبُ يَقُولُ: «وَاللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ قَتَلَ عُثْمَانَ لَا أَدْخُلُهَا، وَلَئِنْ لَمْ يَدْخُلِ النَّارَ إِلَّا مَنْ قَتَلَ عُثْمَانَ لَا أَدْخُلُهَا». فَلَمَّا نَزَلَ قِيلَ لَهُ: فَرَفَّتْ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَفَعَلْتَ كَذَا. فَلَمَّا كَانَتِ الْجُمُعَةُ الْأُخْرَى قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ قَدْ أَكْثَرْتُمْ فِي قَتْلِ عُثْمَانَ، أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُ وَأَنَا مَعَهُ». قَالَ: يَقُولُ: وَأَنَا مَعَهُ سَيَقْتُلُنِي. قَالَ حَمَادٌ: وَكَانَ ابْنُ سِيرِينَ يَقُولُ: هِيَ كَلِمَةٌ عَرَبِيَّةٌ (تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۴، ص ۱۲۶۸؛ نیز بنگرید: المعرفة و التاريخ، ج ۳، ص ۱۱۸ - ۱۱۹)؛ یعنی حیان بن بشر از یحیی بن آدم برای ما نقل کرده، گفت: حماد بن زید از مجالد بن سعید از عمیر بن روزی [در متن چاپی به اشتباه روزی] روایت کرده که گفت: علی (رضی الله عنه) را شنیدم که در حال خطبه گفت: «به خدا قسم، اگر فقط کسی که عثمان را کشت وارد بهشت شود، من وارد بهشت نخواهم شد و اگر فقط کسی که عثمان را کشت وارد جهنم شود، من وارد جهنم نخواهم شد». وقتی از منبر پایین آمد، به او گفته شد: «تو بین اصحابت اختلاف انداختی و چنین کاری کردی». پس جمعه بعد گفت: «ای مردم، شما درباره قتل عثمان بسیار حرف زده‌اید. آگاه باشید که خدا او را کشت و من با او هستم». حماد گفت: ابن سیرین می‌گفت: این یک عبارت عربی است.

فسوی از شهاب بن عباد قیسی و او از سفیان ثوری و او از مجالد و او از شعبی نقل کرده که علی بن ابی طالب گفت: قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ: مَنْ يَصُولُ بِهِؤَلَاءِ الْقَوْمِ - يَعْنِي أَهْلَ الْكُوفَةِ - فَقَالَ: صَالَ بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ (المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۱۶۰، چ عراق).

بلاذری چند روایت خوارج آورده است و انسان به این حدس می‌رسد که شعبی یا مجالد شاگرد او، کتابی درباره خوارج داشته‌اند. او دو روایت مفصل درباره نخستین رویداد در

شکل‌گیری خوارج اولی از عبدالله بن صالح از «ابن مجالد بن سعید» [یعنی اسماعیل] از پدرش [مجالد] از عامر الشعبي نقل کرده است. این روایات درباره اجتماع نخستین خوارج در منزل عبدالله بن وهب یا منزل زید بن حصین بود که در آن «کَفَرُوا مِنْ رَضَى بِالْحُكُومَةِ وَ بَرَّوْا مِنْ عَلِيٍّ» و با سپردن فرماندهی به عبدالله وهب راسبی به سمت نهروان رفتند (انساب، ج ۲، ص ۳۵۹ - ۳۶۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۳، چ زکار). این نقل را با روایت مفصلی که محمد بن احمد بن تمیم مغربی درباره جنایات اول خوارج در کشتن عبدالله بن خباب بن ارت و عده‌ای دیگر آورده و سبب ارسال سپاه از سوی امام به سمت آنان شده، (المحن، ص ۱۴۵) مقایسه نمایید.

روایت دوم بلاذری با تعبیر «حدثني عبدالله بن صالح عن يحيى بن آدم عن رجل، عن مجالد، عن الشعبي» است که درباره فرستادن عبدالله بن عباس توسط امام علی (ع) به سمت «حروریه» و گفتگوی با آنها در موضوعاتی مانند حکمیت و جز آن است (انساب، ج ۲، ص ۳۶۰ - ۳۶۲؛ انساب، ج ۳، ص ۱۳۴ - ۱۳۵، چ زکار). این روایت مفصل و جالب است.

۶۲۵

آینه پژوهش | ۲۰۹
سال ۳۵ | شماره ۵
آذر و دی ۱۴۰۳

روایت سوم بلاذری از حفص بن عمر از هیثم بن عدی از مجالد و غیره [اینجا دیگر نام شعبی نیست] قالوا...؛ سپس روایت مفصلی باز درباره رویدادهای خوارج در این مرحله آورده است (انساب، ج ۲، ص ۳۶۳ - ۳۶۵).

بلاذری با تعبیر «حدثني العمري» به نقل از هیثم بن عدی و او از مجالد و وی از شعبی خبر دیگری درباره حجاج و پرسش او از خوارج درباره عقیده‌شان درباره ابوبکر و عمر و عثمان نقل می‌کند و اینکه پس از جواب آنان، حجاج دستور قتل آنان را می‌دهد (انساب، ج ۱۳، ص ۳۸۲ - ۳۸۳).

بلاذری از عبدالله بن صالح از ابن کناسة الاسدی از اسماعیل بن مجالد از پدرش مجالد از شعبی نقل می‌کند: وقتی علی و معاویه توافق کردند که دو نفر را برای حکمیت انتخاب کنند، مردم بر علی اختلاف کردند؛ بیشتر آنها و عمده‌شان حکمیت را پذیرفته و به آن راضی بودند؛ اما گروهی از آنها که حدود چهار هزار نفر از «ذوی بصائر» و عابدانشان بودند، حکمیت را رد کردند. گروهی از آنها نیز که تعداد کمی بودند، در تردید باقی ماندند. گروه مخالف حکمیت، نزد علی آمدند و گفتند: به جنگ بازگرد. علی نیز به آن مایل بود؛ اما کسانی که حکمیت را پذیرفته بودند، گفتند: به خدا قسم که این قوم

ما را جز به حق و انصاف و عدل دعوت نکردند. اشعث بن قیس و اهل یمن شدیدترین مخالفت را با کسانی داشتند که به جنگ دعوت می‌کردند. علی به کسانی که به جنگ دعوت می‌کردند، گفت: ای قوم، شما مخالفت یاران خود را می‌بینید و شما در برابر کثرت آنان، اندک هستید. اگر به جنگ بازگردید، برای شما سخت‌تر از اهل شام خواهد بود و اگر آنها و اهل شام با هم علیه شما شوند، شما را نابود خواهند کرد. به خدا قسم، من نه به آن راضی بودم و نه آن را دوست داشتم؛ اما به دلیل ترس بر [جان] شما، به جماعت شما متمایل شدم. سپس این شعر را خواند: و ما أنا إلا من غزوة إن غوت غویت و إن ترشد غزوة أرشد: و من جزء قبيلة غزیه هستم؛ اگر گمراه شود، من هم گمراه می‌شوم و اگر هدایت شود، من هم هدایت می‌شوم.

پس آنها او را ترک کردند و برخی از آنها به کوفه رفتند، قبل از اینکه متن حکمیت نوشته شود. باقی ماندگان با علی بر مخالفتشان با حکمیت پافشاری کردند و از او انتقاد کردند و می‌گفتند: شاید توبه کند و بازگردد. وقتی حکمیت نوشته شد، اشعث آن را بیرون آورد. عروة بن حدیر گفت: ای اشعث، این چه خفتی است؟ آیا این شرط از شرط خدا محکم‌تر است؟ سپس با شمشیر به او حمله کرد و ضربه‌ای به پشت قاطرش زد. اشعث با خشم به پا خواست و اهل یمن از او حمایت کردند تا اینکه احنف، جاریه بن قدامه، معقل بن قیس، شبت بن ربیع و بزرگان تمیم به میانجی‌گری پرداختند و او را راضی کردند (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۲).

محمد بن سلیمان از احمد بن حازم غفاری از سهل بن عامر بن عباد بجلی از ابوخلد احمر از مجالد از شعبی روایت عایشه را که از مسروق درباره «مخدج» سؤال می‌کند، او می‌گوید علی بن ابی‌طالب او را کنار نهی کشت که به آن تامراء گفته می‌شد. از او شاهد خواست، پنجاه نفر شهادت دادند، سپس عایشه گفت: خداوند فلانی را - عمرو بن عاص - را لعنت کند که به من گفت: او را کنار نیل مصر کشته است. سپس عایشه گفت از رسول درباره خوارج شنیدم: «هم شرّ الخلق و الخلیقة، یقتلهم خیر الخلق و الخلیقة، و اقر بهم عند الله وسیلة یوم القیامة» (مناقب الامام امیرالمؤمنین، محمد بن سلیمان (ح ۳۲۰)، ج ۲، ص ۳۶۱).

ابن ابی‌الدنیا با عبارت «حدثنا الحسین، حدثنا عبدالله، حدثنی حارث بن محمد تمیمی، حدثنا محبر بن قحذم، از مجالد از شعبی، درباره یافتن جسدی در مسجد کوفه و ... نقل

می‌کند که خبر مهمی است: حدثنا الحسين نا عبدالله قال حدثني الحارث بن محمد التميمي نا داود بن المحبر نا المحبر بن قحذم عن مجالد بن سعيد عن الشعبي قال أمر الحجاج بن يوسف ببناء القبة التي بين يدي المسجد بالكوفة فلما حفروا أساسها هجموا على جسد طري فإذا به ضربة على رأسه طرية فلما نظروا إليه قالوا هذا علي بن أبي طالب فأخبر الحجاج بذلك فقال من يخبرني عن هذا فجاءه عدة من مشيخة الكوفة فلما نظروا إليه قالوا هذا علي بن أبي طالب قال فقال الحجاج أبو تراب لأصلبته قال فقال له ابن أم الحكم أذكرك الله أيها الأمير أن تلقي هذه النائرة بيننا وبين إخواننا من بني هاشم قال فقال له الحجاج فما تخشى أن تخشى أن يؤتى جسدك بعد موتك فيستخرج مرهم أن يدفنوك حيث لا يعلم بك قال فقال له ابن أم الحكم والله ما أبالي إذا أتني جسدي فاستخرج جسدي كان أم جسد غيري إذا قيل هذا جسد فلان فأمر الحجاج بحفائر حفرت من النهار ثم أمر بجسد علي فحمل على بعير وأطرافه تدلى فخرج به ليلا فدفن في ناحية أخرى حيث لا يعلم به (مقتل علي بن أبي طالب، ص ۷۴، چ دمشق، ۲۰۰۱).

۶۲۷

آینه پژوهش | ۲۰۹
سال ۳۵ | شماره ۵
آذر و دی ۱۴۰۳

آجری به نقل از سند خود از ... بکر بن خراش از حبان بن علی از مجالد بن سعید از صخر عجلی از حسن بن علی (ع) نقل می‌کند از وقتی خوابی دیدم، دیگر جنگ نخواهم کرد. در این خواب، رسول (ص) متعلق به عرش بود، ابوبکر دستش بر شانه پیامبر، عمر بر شانه عمر، عثمان بر شانه عمر و آنجا خونی دیدم که گفتند همان خونی است که خداوند خونخواه آن است! (الشريعة، ج ۴، ص ۱۹۹۹). روایت فضایل مآبانه است و به نظر ساختگی می‌آید.

اخبار معاویه

بلاذری از هیثم بن عدی از مجالد بن سعید از شعبی درباره نام زیاد بن ابیه به معاویه نقل می‌کند و درخواست اینکه در میان عرب با چه سیره‌ای رفتار کند. نامه کوتاهی از معاویه در این باره است که توصیه می‌کند اهل یمن را بزرگ بدارد؛ همین‌طور ربیع را و اینکه سفله‌ها تابع اشراف هستند. در مورد مضرها به عکس توصیه می‌کند و نکات دیگر ... (انساب، ج ۵، ص ۲۱۵).

ابن عبدالبر به نقل از طریق خود از عبدالله الاجلح که گفت: شنیدم از مجالد بن سعید که از شعبی نقل می‌کرد، وقتی صلح میان حسن بن علی و معاویه منعقد گردید، معاویه به ایشان گفت برخیز و سخن بگو. امام برخاست ... و همان خطبه معروف که در اینجا نقل شده

است، گفت: ... فَقَامَ الْحَسَنُ فَخَطَبَ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَىٰ بِنَاؤُكُمْ [۳]. وَحَقَّنَ بِنَاؤُكُمْ دِمَاءَ آخِرِكُمْ، أَلَا إِنَّ أَكْيَسَ الْكَيْسِ التَّقِيُّ، وَأَعَجَزَ الْعَجْزِ الْفُجُورُ، وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي اخْتَلَفْتُ فِيهِ أَنَا وَمُعَاوِيَةُ إِمَّا أَنْ يَكُونَ كَانَ أَحَقَّ بِهِ مِنِّي، وَإِمَّا أَنْ يَكُونَ حَقِّي فَتَرَكْتُهُ لِلَّهِ، وَإِلِصَّاحِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحَقَّنَ دِمَائِهِمْ، قَالَ: ثُمَّ التَّفَّتَ إِلَىٰ مُعَاوِيَةَ فَقَالَ [۱]، وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ۲۱: ۱۱۱. ثُمَّ نَزَلَ. فَقَالَ عَمْرُو لِمُعَاوِيَةَ: مَا أَرَدْتَ إِلَّا هَذَا، (الاستيعاب، ج ۱، ص ۳۸۸؛ مصنف، ابن ابی شیبه، ج ۱۷، ص ۱۶۳).

ابن ابی شیبه از یحیی بن آدم از حسن [گویا: شیبانی] از مجالد بن سعید: نخستین کسی که از بازار پول گرفت، زیاد [بن ابیه] بود. [مالیات از بازار] (مصنف، ابن ابی شیبه، ج ۱۲، ص ۳۵۳).

بلاذری از العمری از هیثم بن عدی از مجلد از شعبی از معاویه نقل کرده است: أَنَّ مُعَاوِيَةَ قَالَ: اسْتَعِينُوا عَلَيَّ الْحَوَائِجَ بِالْكَتْمَانِ فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ (انساب، ج ۵، ص ۲۷). شگفت روایتی هم از امام علی (ع) نقل می‌کند که آرزوی مرگ معاویه را نکند. راوی این نقل مدائنی است (انساب، ج ۵، ص ۵۸). باز روایتی به نقل از «العمری» از هیثم بن عدی از مجالد از شعبی درباره معاویه دارد که حکایت از فرستادن پانصد دینار برای یکی از انصار است ... (انساب، ج ۵، ص ۸۶). روایت دیگری هم از طریق خودش از مجالد از شعبی از زیاد درباره فضیلت معاویه نقل می‌کند (انساب، ج ۵، ص ۹۲). همین‌طور سخنی از هیثم بن عدی از مجالد از شعبی درباره زیاد که خوب سخنرانی می‌کرد (انساب، ج ۵، ص ۲۱۲). نیز نامه‌ای از زیاد به معاویه (ج ۵، ص ۲۲۳)، فتوایی از معاویه در باب ارث (ج ۵، ص ۲۴۱)، خبری در ستایش شریح از زیاد (ج ۵، ص ۲۴۲)، حکمی از شریح درباره خانه‌ای که گنجی در آن یافت شده بود (ج ۵، ص ۲۴۳)، حکم قتل زیاد برای یک نبش قبرکننده سیاه و اینکه او مصداق من حارب الله ورسوله و سعی فی الارض فساد است (ج ۵، ص ۲۴۴)، روایتی درباره سخنان زیاد با حجر بن عدی که مراقب زبان و بقیه امور باش (ج ۵، ص ۲۵۵) و نیز ستایش تند از زیاد که مجالد از شعبی از قیصیه بن جار نقل کرده است (ج ۵، ص ۲۸۹).

اخبار حجر بن عدی

طبری چند خبر درباره قتل حجر بن عدی به دستور معاویه دارد که از طریق هشام کلبی از ابومخنف است.

خبر اول از ابومخنف از مجالد بن سعید، صقعب ابن زهیر، فضیل بن خدیج و حسین بن عقبه المرادی است که هر کدام قسمتی از این گزارش مفصل را برای ابومخنف نقل کرده‌اند و او گفتار آنها را درهم آمیخته و اخبار حجر بن عدی را آورده است. با این وجود او ضمن نقل، جملات اختصاصی برخی از این راویان را آورده است (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۵۳ - ۲۵۶).

طبری به نقل از ابومخنف با تعبیر «حدثنی المجالد بن سعید» به نقل از شعبی و زکریا بن ابی‌زائده از ابواسحاق، خبر تلاش زیاد را برای دستگیری یاران حجر دارد که از آن جمله خبر دستگیری عمرو بن حمق خزاعی در یکی از کوه‌های موصل است (تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۶۵).

باز ابومخنف با تعبیر «و حدثنی المجالد» از شعبی و زکریا بن ابی‌زائده از ابی اسحاق - که خود این سند هم باید جالب توجه باشد - داستان تعقیب یاران حجر بن عدی را دنبال همان خبر سابق آورده است. این روایت هم مفصل (سه صفحه) است (تاری طبری، ج ۵، ص ۲۶۶ - ۲۶۸).

۶۲۹

آینده پژوهش | ۲۰۹
سال ۳۵ | شماره ۵
آذر و دی ۱۴۰۳

اخبار مسلم بن عقیل و امام حسین علیهما السلام

پاره‌ای از اخبار ابومخنف، درباره آمدن مسلم به کوفه از مجالد بن سعید است. او از برخی از منابعی هم که مجالد از آنها استفاده کرده، مانند ابوالودّاک نقل‌هایی البته از طریق دیگر دارد؛ برای مثال خبر مفصل درباره شریک بن اعور که از بصره به کوفه آمد را ابومخنف از نمیر بن وعله از ابوالودّاک نقل می‌کند. این نمیر هم در این طریق جای مجالد بن سعید قرار می‌گیرد. بخش دیگری از خبر وقایع منجر به دستگیر شدن مسلم از طریق مجالد بن سعید است و تصریح به اینکه عبیدالله برای دستگیر کردن مسلم، محمد بن اشعث و اسماء بن خارجة را صدا کرد تا فرماندهی کنند (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۴).

روایت مشهور مربوط به پراکنده کردن مردم از اطراف مسلم و اینکه هر کسی سراغ فرزند یا بچه اش می‌آمد و می‌گفت دیگران هستند، تو برگرد، از همین مجالد بن سعید است. این هم روایت مفصلی است که ابومخنف با تعبیر «حدثنی المجالد بن سعید» از او نقل کرده است (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۷۱ - ۳۷۳؛ همین روایت ابومخنف از مجالد در مقاتل الطالبیین ص ۱۰۴ نیز آمده است). از منابع مهم خبری وی درباره مسلم، صقعب

بن زهیر است که با واسطه اخباری را درباره مسلم برای ابومخنف روایت می‌کند و نامش مکرر در این بخش آمده است. همین‌طور ابوجناب کلبی و برخی دیگر که روایاتی از عقبه بن سمعان داشتند. این عقبه، «مولى الرباب بنت امرىء القیس الکلبیة، یعنی مادر سکینه بنت الحسین» بود (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۴).

بلاذری درباره ورود مسلم نزد عبیدالله بن زیاد روایتی به نقل از هیثم بن عدی از ابن عیاش از مجالد از شعبی چنین نقل کرده است: و قال الهیثم بن عدی: حدثني ابن عیاش عن مجالد، عن الشعبي قال: أدخل مسلم بن عقيل رحمه الله تعالى على ابن زیاد و قد ضرب على فمه، فقال: يا بن عقيل أتيت لتشتيت الكلمة؟ فقال؛ ما لذلك آتیت، و لكن أهل المصر كتبوا أن أباك سفك دماءهم و انتهك أعراضهم، فجئنا لنأمر بالمعروف و ننهى عن المنكر. فقال: و ما أنت و ذاك، و جرى بينهما كلام فقتله (انساب، ج ۲، ص ۳۳۹).

بلاذری با تعبیر «حدثني العمري» از هیثم بن عدی از مجالد بن سعید این خبر را نقل کرده است: كتب يزيد إلى ابن زیاد: أما بعد فزد أهل الكوفة أهل السمع والطاعة في أعطياتهم مائة مائة (انساب، ج ۳، ص ۲۲۰).

اما درباره امام حسین (ع)، ابومخنف از مجالد از شعبی خبر مواجه شدن امام را با خیمه عبیدالله بن حر و دعوت او به همراهی نقل کرده است (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۷).

روایت مربوط به پیشنهادهایی که امام حسین (ع) به عمر بن سعد داشت و اینکه چه مطالبی بود، ابومخنف از چند طریق نقل کرده است.

خبر اول از ابوجناب کلبی از هانی بن ثبیت حضرمی است که از جدا شدن هر دو با بیست نفر همراه و مذاکره یاد کرده است. روایت دیگر از مجالد بن سعید و صعق بن زهیر از دی به صورت مشترک است: «ما حدثنا به المجالد بن سعید و الصقعب بن زهیر» و تأکید ابومخنف بر اینکه «فهو ما عليه جماعة المحدثين»، که حضرت سه پیشنهاد را مطرح کرد: این سه خصلت را از من بپذیرید: یا به همان جایی که از آنجا آمده‌ام بازگردم، یا دستم را در دست یزید بن معاویه بگذارم تا او درباره من و او تصمیم بگیرد، یا مرا به هر مرز از مرزهای مسلمانان که بخواهید بفرستید تا من مردی از آنان باشم؛ برای من همان حقوقی باشد که برای آنهاست و همان وظایفی بر عهده من باشد که بر عهده آنهاست.

خبر سوم را ابومخنف از عبدالرحمن بن جندب از عقبه بن سمعان نقل می‌کند که در طول مسیر از مدینه همراه حسین بودم، کلمه‌ای از او نشنیدم که گفته باشد اجازه دهید بروم و دست در دست یزید بگذارم یا اجازه دهید به یکی از مرزها بروم، بلکه گفت مرا رها کنید به جایی در این زمین وسیع بروم تا ببینیم کار مردم به کجا می‌انجامد (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۳؛ نیز بنگرید: تاریخ دمشق، ج ۴۵، ص ۵).

دنبال آن خبر دیگر که به طور مشترک از مجالد بن سعید و صعق بن زهیر نقل کرده، بحث مذاکرات میان عمر بن سعد و امام حسین است که می‌گوید سه یا چهار بار صحبت کردند. عمر سعد نتیجه را برای عبیدالله نوشت؛ اما شمر که حاضر بود، مانع شد. این گزارش کوتاه اما مهمی است (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۴).

روایت دیگر ابومخنف از مجالد بن سعید - که نمی‌گوید از چه کسی نقل می‌کند - این است که عبیدالله از شرطی خود خواست تا ببیند علی بن الحسین بالغ شده است یا نه، تا او را بکشد. بعد که تأیید کرد، گفت او را بکشید و علی بن الحسین گفت اگر میان تو و این زنان قرابتی هست، مردی را بفرستد تا محافظ آنان باشد و ابن زیاد گفت: خودت با آنها برو؛ فبعثه معهنّ (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۷). در ادامه ابومخنف روایت دیگری که شامل این نکته هست و توضیحات دیگری هم دارد، از جمله دفاع زینب از علی بن الحسین، نقل می‌کند: و اما سلیمان بن ابی راشد، فحدثنی عن حمید بن مسلم.... (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۷ - ۴۵۸).

اخبار مختار

ابومخنف از مجالد بن سعید از عامر شعبی خبر آمدن مختار و رفتنش به حلقه همدانی‌ها را نقل می‌کند، در حالی که هنوز لباس سفر در تن داشت و گفت: آبشروا، فانی قدمت علیکم بما یسرکم و مضی حتی نزل داره، و هی الدار التی تدعی دار سلم ابن المسیب، و کانت الشیعة تختلف الیها، و الیه فیها (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۷۹).

روایت دیگری از ابومخنف درباره وقایع دوره مختار با تعبیر «حدثنی المجالد بن سعید، عن عامر الشعبی» این است که یزید بن حارث بن یزید و حجار بن ابجر، نمایندگان نزد مختار فرستادند... در ادامه وقایع مربوط به آنان و نیز عمرو بن حجاج از دیگر مشارکین واقعه کربلا و نیز تلاش مختار برای دستگیری شمر آمده است (تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۲).

بلاذری از عبیدالله بن صالح عجلی و او از اسماعیل بن مجالد او از پدرش مجالد و او از شعبی نقل می‌کند که کسی از او پرسید: آیا آنچه مختار کرد، به امر محمد بن حنفیه بود؟ گفت: این امر دلیلی داشت؛ اما او به چیزی که به او دستور داده شده بود، عمل نکرد (انساب، ج ۶، ص ۳۸۰).

اخبار ابن‌زبیر و عبدالملک و حجاج

بلاذری از عباس بن هشام کلبی از پدرش و حفص بن عمر از هیثم بن عدی از مجالد بن سعید نقل می‌کند که حجاج، عبیدالله بن ابی‌بکره را نزد عبدالملک فرستاد تا حکم ولایت خراسان را برای او بدهد... (انساب، ج ۷، ص ۳۰۴).

جاحظ از مرة همدانی یاد می‌کند که شبانه‌روز پانصد رکعت نماز می‌خواند. این خبر را مجالد بن سعید از شعبی به نقل از مرة آورده است. مره می‌گفت وقتی در قتل عثمان شرکت نکرده، شکرانه صد رکعت نماز می‌خوانده، در جمل و صفین نرفته، باز صد رکعت افزوده، وقتی در نهر نرفته، باز صد رکعت افزوده، وقتی فتنه ابن‌زبیر شده، باز صد رکعت افزوده است. جاحظ گوید: باید برای مره [به خاطر گناهانش] طلب مغفرت کرد؛ زیرا هیچ فقیهی از اهل جماعت نمی‌شناسیم که جنگ با خوارج را مشروع نداند، چنان‌که جنگ با لصوص را. عبدالله بن عمر که خود رئیس حلisisیه بود، برای جنگ با نجره حروری لباس جنگ پوشید (البیان و التبیین، ج ۳، ص ۸۸).

فسوی سه خبر دنبال هم از مجالد از شعبی درباره مفاخره اهل بصره و کوفه آورده است. نخستین به نقل از ابوعثمان سعید بن یحیی اموی و او از عمویش محمد بن سعید است که گفت: حدیث کرد ما را مجالد از شعبی و او گفت: با احنف بن قیس نشسته بودیم، من مقابل همنشینان او از مردم بصره، به مردم کوفه افتخار می‌کردم. او گفت: شما برده ما هستید، این ما بودیم که شما را از دست بندگان نجات دادیم [مقصود سرکوبی قیام مختار با حضور بردگان آزاد شده در آن توسط مصعب بن زبیر بود]. آن‌گاه شعری از همدان را برای وی خواندم (المعرفة والتاریخ، ج ۲، ص ۳۰).

مورد دوم... از مجالد از عامر، باز در گفتگوی با احنف بن قیس و تفاخر شعبی به اهل کوفه است. زمانی احنف سخن او را می‌شنود و به کنیز خود می‌گوید آن نامه را بیاورد.

آورد و گفت بخوانید. متن نامه مختار بن ابی عبید به احنف بن قیس است: از مختار بن ابی عبید به احنف بن قیس و کسانی که از قبیله ربیعیه و مضر هستند. آیا شما در صلح و سلام هستید؟ سپاس خداوندی را می‌گویم که جز او هیچ الهی نیست. اما بعد: وای بر مادران ربیعیه و مضر، و احنف قوم خود را به سوی جهنم می‌برد، جایی که نمی‌تواند آنان را از آنجا بازگرداند و من نمی‌توانم چیزی را که در تقدیر آمده، تغییر دهم. به من رسیده است که شما مرا تکذیب می‌کنید و به فرستادگانم آزار می‌رسانید. پیامبران پیش از من نیز تکذیب شدند و آزار دیدند و من بهتر از بسیاری از آنها نیستم. والسلام. احنف گفت: از این اهل بصره است یا کوفه. من [شعبی] گفتم: خداوند شما را پیامرزد ابابحر، ما شوخی و مزاح می‌کردیم. گفت: نه بگو. گفتم: از اهل کوفه. گفت: پس چرا به اهل کوفه تفاخر می‌کنی؟ (المعرفة و التاريخ، ج ۲، ص ۳۱ - ۳۲).

روایت سوم باز تکرار همان حکایت، اما مختصر است (المعرفة و التاريخ، ج ۲، ص ۳۲).

بلاذری به نقل از احمد بن ابراهیم دورقی از عبیدالله بن عمرو منقری، از عبدالوراث از محمد بن ذکوان از مجالد بن سعید از شعبی نقل می‌کند که گفت: در بصره بر حجاج وارد شدیم، شماری از قراء مدینه هم بر او وارد شدند. روز گرم تابستانی بود... حجاج از علی (ع) بدگفت و ما نیز مطالبی مشابه آن گفتیم که از ترس او بود. حسن [بصری] ساکت بود. حجاج به او گفت: حرف بزن. گفت چه بگویم؟ گفت: نظرت را درباره ابوتراب بگو. حسن آیه «و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها... الا على الذي هدى الله» را خواند و گفت: علی از کسانی است که خداوند هدایتشان کرده و از اهل ایمان است. او پسرعموی رسول (ص) و داماد او محبوب‌ترین مردم نزد اوست. سوابقی دارد که خداوند برای او پیش آورده است که تو و هیچ‌کس دیگری نمی‌تواند آنها را بگیرد یا بین او و آنها حائل شود. اگر علی گناهی هم داشته باشد، خدا او را حسابرسی خواهد کرد. به خدا سوگند سخنی عادلانه‌تر از این درباره او نمی‌یابم. شعبی گوید: حجاج چهره اش برافروخته شد و با خشم از روی تخت برخاست. ما هم رفتیم (انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۴۷).

بلاذری از مدائنی و او از ابن مجالد [یعنی اسماعیل] و او از پدرش مجالد از شعبی روایتی درباره گفتگوی ابن زبیر و ابن عباس نقل کرده است: المدائنی عن ابن مجالد عن أبيه عن الشعبي، أن ابن الزبير قال لابن عباس: قاتلت أم المؤمنين و حوارى رسول الله، و

أفتیت بتزویج المتعة، فقال: أما أم المؤمنين فأنت أخرجتها وأبوك، و بنا سمیت أم المؤمنین و کتا لها بخیر بنین، فتجاوز الله عنها، و قاتلت أنت و أبوک علیا، فإن کان علی مؤمنا فقد ضللتهم بقتال المؤمنین، و إن کان کافرا فقد بؤتم بسخط من الله لفرارکم من الزحف، و أما المتعة فقد بلغني أن رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم رخص فيها، و أن أول مجمر سطع في المتعة لمجمر في آل الزبير (انساب، ج ۴، ص ۵۴).

بلاذری از حفص بن عمر از هیثم بن عدی از ابن عیاش و مجالد از شعبی، درباره نصب منجنیق توسط ابن نمیر در مکه و جنگ او با ابن زبیر (انساب، ج ۵، ص ۳۶۰). خبری از شعبی که گوید مسئول دیوان مظالم بشر بن مروان بودم؛ آن‌گاه شرحی از دیدار خود را با وی آورده است، در وقتی که خواننده‌ای در آنجا مشغول خواندن برای وی بوده است (انساب، ج ۶، ص ۳۱۹).

خبری برای سپردن بصره و کوفه به مصعب بن زبیر توسط برادرش عبدالله که بلاذری از طریق خودش از مجالد از شعبی نقل کرده است (انساب، ج ۶، ص ۴۳۳). همچنین خبری از بلاذری از هیثم بن عدی از مجالد درباره وارد شدن شعبی بر مصعب بن زبیر آمده است (انساب، ج ۷، ص ۲۰). گزارشی باز از هیثم بن عدی از مجالد از شعبی درباره کشته شدن مصعب بن زبیر آورده است (انساب، ج ۷، ص ۸۶). روایت بلاذری از هیثم بن عدی از ابن عیاش از مجالد از شعبی درباره نافع بن ازرق و آمدن آنان به بصره و هراس مردم است (انساب، ج ۷، ص ۱۵۲). روایت بلاذری از العمری از هیثم بن عدی از مجالد از شعبی درباره ورود شعبی نزد عبدالملک مروان و درخواست او برای تعلیم شعر توسط وی به فرزندان خلیفه (انساب، ج ۷، ص ۲۰۳). همچنین روایتی دیگر از مجالد از شعبی درباره وارد شدن شعبی نزد عبدالملک است (انساب، ج ۷، ص ۲۶۵). روایت حفص بن عمر از هیثم بن عدی از مجالد از شعبی که می‌گوید عبدالرحمن بن محمد بن اشعث را در حضور حجاج دیده و از آرزوی حجاج برای زدن گردن وی یاد کرده و اینکه وقتی بعدها به او گفته عبدالرحمان گفته است که در آرزوی نابودی امارت اوست (انساب، ج ۷، ص ۳۰۹). خبری با همین سند از گزارش شعبی درباره وقایع بعد از شکست عبدالرحمان بن محمد بن اشعث آمده است (انساب، ج ۷، ص ۳۶۰). بلاذری به نقل از رفاعی از عمویش از ابن عیاش از مجالد از شعبی وقتی نزد خالد بن عبدالله قسری بوده و قرار بوده او دستور دهد گردن چند نفر را بزنند، نقل می‌کند (انساب، ج ۹، ص ۸۳).

بلاذری از مدائنی به نقل از سفیان بن عیینه از مجالد از شعبی، خبری از همراهی او با مصعب ردروی دارد و حکایتی که آن روز بر آنان گذشت (انساب، ج ۱۰، ص ۱۳۸).

بلاذری از «العمری» از هیثم بن عدی از عوانة بن حکم از مجالد از شعبی خبری در اینکه حجاج، نماز جمعه را تا قبل از غروب به تأخیر انداخت. آن وقت خواند، بعد نماز عصر را خواند ... (انساب، ج ۱۳، ص ۳۶۶).

بلاذری با سند خود از مجالد از شعبی خبری درباره حجاج آورده که دو خارجی را آورد و عقیده‌شان را درباره ابوبکر و عمر و عثمان پرسید، سپس آنان را کشت (انساب، ص ۱۳، ص ۳۸۲).

بلاذری از ابن‌الاعرابی از هیثم بن عدی از مجالد از شعبی می‌گوید سخنی از عبدالملک یا حجاج شنیدم که به آنها حسادت کردم: اللهم إن ذنوبي قد كثرت فجلت عن الوصف، اللهم وإنها صغيرة في جنب عفوك فاعف عني! (انساب، ج ۱۳، ص ۳۹۸).

وکیع به نقل از منابع خود از اصمعی از سلمة بن بلال از مجالد نقل می‌کند که حجاج بن ارطاة - قاضی بصره - منصور بن جمهور کلبی را به ریاست شرطه منصوب کرد (اخبار القضاة، ج ۲، ص ۵۳).

تمیمی مغربی هم روایتی از اسماعیل بن مجالد بن سعید از پدرش درباره حجاج صحبت با ماهان مسبح، برای سپردن قضا به او و نپذیرفتن و سخن حجاج با او آورده است (المحن، ص ۲۳۰).

کاتبان خلفا

روایتی از مجالد بن سعید نقل شده است که او نام کاتبان خلفای مختلف را آورده است. راوی این خبر از او، هیثم بن عدی است.

ابن عساکر با سند خود از هیثم بن عدی نقل می‌کند که نزد مجالد بن سعید نشستیم بودیم که گفت: کان عبیدالله بن أوس الغساني كاتب معاوية بن أبي سفيان... وذكر مجالد بن سعید أن عبید بن أوس كان كاتب معاوية وهو سيد أهل الشام (تاریخ دمشق، ج ۳۸، ص ۱۷۰).

گویا شکل کامل‌تر این روایت است که مشابه همان از هیثم بن عدی است: الهیثم بن عدی قال كنا جلوسا عند المجالد بن سعید. فجاء رجل يتخطى الناس من الكتاب فكلمه لحاجته ثم ذهب. فلما ولي، أقبل أولئك الذين عنده. فقالوا له يا أبا عمير الكتاب شرار خلق الله فقال ما يدريكم كان معاوية كاتب رسول الله (صلى الله عليه وسلم) ثم كان خليفة وكان عثمان بن عفان كاتب أبي بكر وكان خليفة وكان مروان بن الحكم كاتب عثمان وكان خليفة، وكان عبد الملك بن مروان كاتب ديوان الجند بالمدينة في خلافة معاوية وكان خليفة، وكان عمرو بن سعید كاتب ديوان الجند بالمدينة فطلب الخلافة فقتل دونها (تاریخ دمشق، ج ۴۶، ص ۳۵). بدین ترتیب فهرستی از کاتبان خلفا را به دست داده است.